

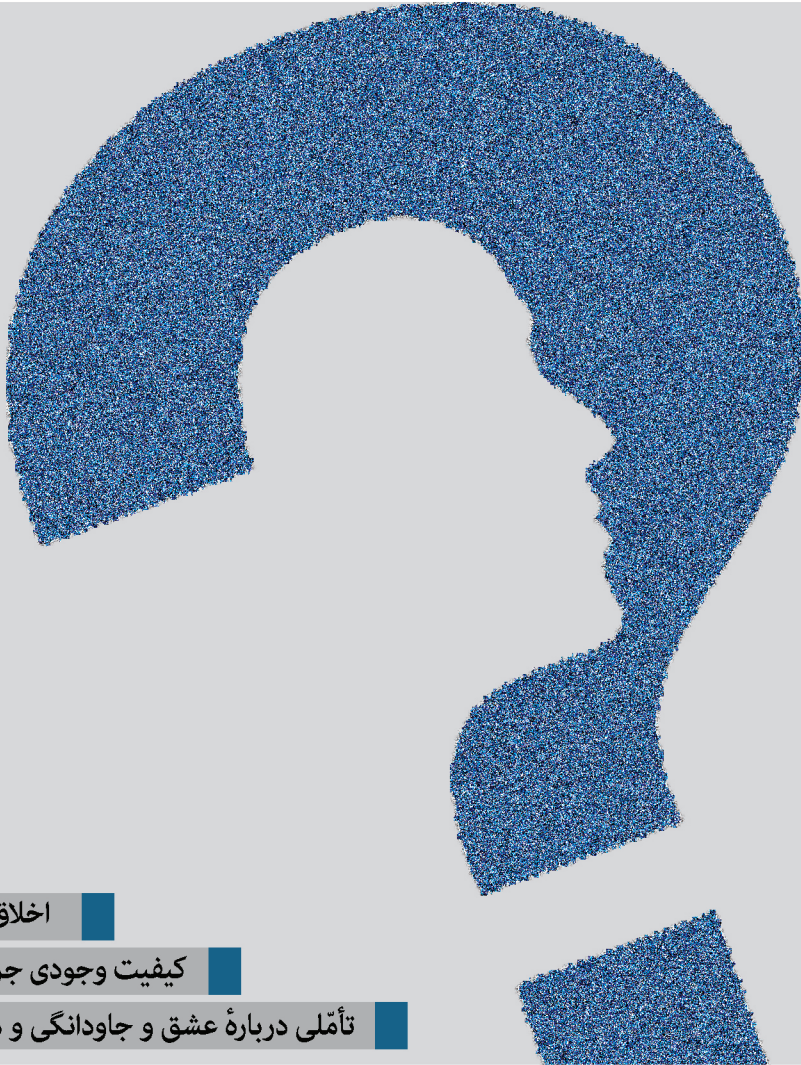


ایمان و عقل



## برای من صدق اهمیت دارد ...

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین  
دکتر سید علی طالقانی



اخلاق در فضای مجازی

کیفیت وجودی جن از منظر ملاصدرا

تأملی درباره عشق و جاودانگی و هنر در حال زیستن

ثریای فیلسوف

برترین دانشگاه های دنیا زیبایند و اغواگر!

داستان فلسفی

پیش به سوی حقیقت

فیلم و فلسفه

سریال جهان غرب در بوته نقد

Question & Answer



## The Coherence of Theism ...

William Lane Craig

# بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست

۲	ایمان و تعقل: گفتگو با استاد سید علی طالقانی	مصاحبه
۷	فلسفه و فیلم: سریال جهان غرب در بوته نقد	مقاله
۹	کیفیت وجودی جن از نظر ملاصدرا	
۱۱	اخلاق در فضای مجازی	
۱۲	واکاوی مفهوم نیروانا در بودیسم	داستان
۱۴	پیش به سوی حقیقت	یادداشت
۱۶	ثریای فیلسوف	طنز
۲۱	محفظه ی فشار - مموری جزوه	
۲۲	عشق، جاودانگی و هنر در حال زیستن	
۲۳	چرا عاشق میشویم	حکایت
۲۴		کامیک
۲۵		
<b>Question &amp; Answer:</b> The coherence of Theism		۲۷



صاحب امتیاز: انجمن علمی فلسفه دانشگاه فردوسی

سردبیر: فرزاد شریف زاده

مدیر مسئول: فرزاد شریف زاده

هیئت تحریریه: محمد فروغی، مهدیه نزاقتی، مجید نجفی، ایسا مهدیزاده، امیر نظر پور، فاطمه کبری طالبی، مظهره جاویدی، مسعود زنجانی، ریحانه جلالیان

ویراستار: فاطمه نیک فطرت

طراحی جلد: فرشاد مصدقیان

صفحه آرایی: سمانه رحمانی، زهرا صحراگرد

# جهرس

چستیجو، روشنگری، سعادت

گاهنامه علمی، فرهنگی  
شماره دوم، سال دوم  
زمستان ۹۶



## سخن سردبیر

فلسفه با حیرت آغاز می شود. این جمله ای است که هزاران سال قبل، یکی از بنیان گذاران فلسفه یعنی افلاطون بیان کرده است. اساساً فلسفه ورزی یعنی دست و پنجه نرم کردن با سوالات حیرت انگیز؛ یعنی بررسی سنجشگرانه ی مسائل به نحو عمیق. یک فیلسوف نسبت به دنیای پیرامونش حیرت زده است و در مسیر یافتن پاسخ به پرسش هایش گام برمی دارد. او هدفش در این راه وصول به حقیقت مطلق و نهایی است، اما ممکن است هرگز به آن نائل نشود، ولی همین بررسی موشکافانه ی مسائل، منجر به تقرب وی به حقیقت می شود. کاری که ما در این نشریه می کنیم تقرب به حقیقت است و امید می رود تا به تقلیل مرارتی هم بیانجامد. ما در باب چیستی ایمان و رابطه اش با عقل، با سید علی طالقانی به صحبت نشستیم. نظریات بدیع وی در باب دیانت و ارتباطش با فلسفه جذابیت خاصی به بحث داده است. در ادامه سری به دنیای رسانه زده ایم و به امکان و چگونگی تفسیر فلسفی فیلم پرداخته و سریال جنجالی جهان غرب را به شیوه ای انتقادی ارزیابی می کنیم. ما به ماهیت موجوداتی پرداخته ایم که خیلی کم به آنها توجه می شود: «جن»؛ اینکه چه موجوداتی هستند و چه جایگاهی در نظام هستی شناسی ملاصدرا دارند؟ آسیب های اخلاقی مترتب بر فضای مجازی را مورد کنکاش قرار داده ایم. به تبیین مهم ترین مفهوم فلسفه های شرقی یعنی نیروانا پرداخته ایم. در رویکردی جدید، فلسفه ی اسلامی را در جهت فهم بهتر و جذاب تر آن، در قالب داستان آورده ایم. سری به دپارتمان های فلسفه دانشگاه های برتر جهان زده ایم و ضمن معرفی آنها و نحوه ی پذیرش گرفتن، در مورد ماندن یا رفتن و چرایی برگشتن سخن گفته ایم. نگاهی داشته ایم به نظرات فیلسوفان غربی در پرسش از چرایی عشق و میزبان یادداشتی از مسعود زنجانی هستیم که در آن از مرگ، زندگی، عشق و جاودانگی می گوید. در ضمن یک یادداشت طنز و یک یادداشت انتقادی هم از گروه فلسفه ی دانشگاه داریم. در پایان از تک تک افرادی که صادقانه و خالصانه در به ثمر نشستن این نشریه نقش داشتند از صمیم قلب تشکر می کنم. از همه ی دانش پژوهان و علاقه مندان به فلسفه هم دعوت می کنم تا در صورت تمایل به همکاری در شماره ی آتی، با ایمیل بنده در تماس باشند

فرزادشریف زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی  
Farzadsharifzadeh14@gmail.com

ایمان  
و  
عقل

ماهیت ایمان چیست؟ ایمان چه جایگاهی در معرفت‌شناسی معاصر دارد؟ آیا مبتنی بر عقل است؟ آیا ملازم با یقین است؟ آیا نیازمند بینه است؟

اجمالا امروزه می‌دانیم که در باب ماهیت معرفت چیزی زیادی نمی‌دانیم؛ با اینکه کار زیادی در این باب شده. فکر می‌کنم اوضاع در باب ماهیت ایمان خیلی بدتر باشد. من الان سعی می‌کنم بیشتر تلقی پدیدارشناسانه‌ی خودم را از ایمان ارائه دهم. این تلقی شاید وابسته به چیزهایی است که قبلا درباره‌اش فکر کرده‌ام یا حس‌ام بوده است. ابتدا به نظر لازم است ماهیت ایمان را از متعلق ایمان تفکیک کنیم. برداشت من این است که متعلق ایمان نیست؛ متعلق ایمان یک هویت یا (proposition) گزاره شخص است: من به خداوند ایمان دارم، من به پیامبر اسلام ایمان دارم، من به کسی ایمان دارم، نه اینکه ایمان دارم که: «خدا وجود دارد». شاید این با کاربرد «ایمان» در سنت ما فاصله داشته باشد؛ دقیقا نمی‌دانم؛ نیازمند بررسی است. گویا در سنت فکری ما (چه سنت رسمی حکمی و چه سنت رسمی کلامی)، بیشتر تلقی این بوده که متعلق ایمان یک گزاره است؛ من ایمان دارم که: «خدا وجود دارد»، ایمان دارم که: «محمد بن عبدالله (ص) پیامبر خداست»، و مانند آن. اما من ایمان را بیشتر این طور به کار می‌برم که متعلق ایمان یک موجود یا یک هویت مفروض است. من به خدا ایمان دارم. اگر این طور نگاه کنیم، در واقع ایمان را یک گرایش گزاره‌ای نگرفته‌ایم. یعنی مثل باور نیست؛ بیشتر شبیه ادراک حسی است؛ یعنی مثل وقتی که من گرما را حس می‌کنم. من حس نمی‌کنم که: «گرما ...» بلکه من خود گرما را حس می‌کنم. این یک گرایش گزاره‌ای نیست. من وقتی نور را می‌بینم، یک گرایش گزاره‌ای نسبت به نور ندارم. هر چند هست (perception) دیدگاهی در تحلیل ادراک حسی که فکر می‌کند ادراک حسی از جمله دیدن و لمس - کردنی ک گرایش گزاره‌ای است، ولی به نظر می‌رسد چنین نیست؛ یا دست کم من مایلم بگویم چنین نیست.

در میان سوالات بحث برانگیز حوزه‌ی فلسفه‌ی دین و کلام جدید، مسئله‌ی ایمان و رابطه‌اش با عقل یکی از مسائلی است که برای الیه‌دانان پیامدهای مهمی دارد. ما در باب این مسئله، با دکتر سید علی طالقانی به گفتگو نشستیم. وی مدیر گروه فلسفه و کلام اسلامی مرکز تخصصی آخوند خراسانی (دفتر تبلیغات اسلامی مشهد)، مدرس و پژوهشگر دین و فلسفه‌ی معاصر، دانش آموخته‌ی سطح چهار حوزه‌ی علمیه‌ی قم و دکتری فلسفه تحلیلی از پژوهشگاه دانش‌های بنیادی است. او در ابتدا گفت برایش جالب است بداند چه سوالاتی در ذهن و ضمیر جوانان می‌گذرد و علاقه‌مند به گفتگوست و از اینکه مجال برای گفتگوی مفصل اندک است اظهار تاسف کرد. پاسخ اجمالی وی به همه‌ی سوالاتم یک کلمه بود: نمیدانم! نمیدانم! سقراط‌گونه که حاکی از تواضع معرفتی‌اش بود. او هرگونه پاسخ به پرسش‌هایم را صرفا تلقی‌هایی دانست که نیاز به تامل ژرف و سنجیدن جوانب مختلفش را می‌طلبد. پاسخ‌هایم بسیار محتاطانه است و کلماتی همچون اینگونه فکر می‌کنم، به نظر می‌رسد، گمان می‌کنم که، شاید، و... در سخنانش به وفور دیده می‌شود. به گفته‌ی خودش پاسخ‌هایم تنها یک اقتراح است، یعنی چیزی است که در همان لحظه به زبان آورده و صرفا مقدمه‌ی یک بحث و گفتگوست که ممکن است لحظاتی بعد در همه‌ی آنها تجدید نظر کند، گرچه خودش را متمایل دید تا از مواضعش دفاع کند. روحیه‌ی حقیقت‌طلبی‌اش نمیتوانست وی را به یک پاسخ صلب و ثابت رهنمون کند، خصوصا نظرش در باب منزلت معرفت‌شناختی ایمان و رابطه‌اش با معرفت که آن را از اساس موضوعی سخت برای بشریت می‌داند.



من مایلم بگویم چنین نیست. در ایمان هم همین گونه است، یعنی من به خداوند ایمان دارم، من به پیامبر ایمان دارم، به او...

نکته‌ی دیگر درباره‌ی متعلق ایمان، که ممکن است بر ماهیت ایمان هم پرتویی بیفکند، این است که گمان می‌کنم ایمان دست کم به معنای مذهبی کلمه، متعلق‌اش امری غیبی است: مؤمنون بالغیب. در نظر من «غیب» در «یؤمنون بالغیب» بیان بخشی از ماهیت ایمان است؛ چیزی که مشهود و عیان است نمی‌تواند متعلق ایمان باشد. مشهود و عیان متعلق دیدن است، متعلق علم است و مانند آن؛ متعلق ایمان نیست. هر جا ایمانی هست غیبی هست. و جالب اینجاست که در تمام ادیان، ایمان به غیب وجود دارد؛ چه در ادیان ابراهیمی (اسلام، مسیحیت، یهود) و چه در ادیان غیر ابراهیمی (زرتشت، بودیسم، هندوئیسم و ...). ایمان به غیبی وجود دارد و مومنان با غیب ارتباط دارند.

گمان می‌کنم وقتی در زبان متعارف، کسی به دوست‌اش می‌گوید: من به تو ایمان دارم؛ در حالی که دوست‌اش را می‌بیند و موجودی غیبی نیست، باز منظور این است که به توانایی‌های تو یا قابل اعتماد بودن تو ایمان دارم، و این توانایی‌ها و قابل اعتماد بودن هم برای من مشهود و عینی نیست؛ غیب است. پس چنین کاربردی بیشتر استعاری است.

این ایمان به غیب و این ارتباط با غیب بعداً منشأ الاهیات شده است. گمان می‌کنم ایمان مقدم بر الاهیات است، نه اینکه الاهیات مقدم بر ایمان باشد. ابتدا ایمان شکل می‌گیرد. من و تو به غیبی ایمان داریم؛ و این ایمان به غیب برای ذهن‌های فلسفی سوال ایجاد می‌کند. آنها می‌پرسند: او کیست که شما به آن ایمان دارید؟ چیست؟ وصف‌اش کن، بگو، توضیح بده. با آغاز این سوالات الاهیات آغاز می‌شود؛ و به تدریج الاهیات عقلی می‌شود یا نقلی. بحث‌های الاهیاتی پایان‌ناپذیر است؛ و هیچ مؤمنی منتظر الاهیدانان باقی‌نمانده است تا بحث‌هایشان پایان پذیرد و بعد مؤمن شود. بحث‌های الاهیاتی واقعا پایان‌ناپذیر است! اینها پرسش‌هایی ابدی‌اند، یعنی پرسش‌هایی هستند که هیچ‌گاه پاسخ‌ناپذیر مورد توافق نمی‌گیرند. الهی‌دانان می‌توانند تا زنده‌اند بحث کنند و بحث کنند، ولی مومنان حیات ایمانی خودشان را دارند. قرار نیست مومنان ایمان‌شان را روی بازی‌های ذهنی متألهان سوار کنند. این الهی‌دانان هستند که به بازی ایمان نیاز دارند. بازی ایمان چه نیازی به بازی الاهیات دارد؟ به نظر می‌رسد ایمان است و الاهیات روی آن سوار می‌شود نه بالعکس. ایمان رابطه‌ای (Base) پایه است، رابطه‌ای شخصی است با او، با اویی که غیب است، (existential) وجودی و این رابطه را فقط مؤمنان میتوانند درک کنند؛ فقط حس کردنی است، گفتنی نیست. نمی‌توان چیزی در موردش گفت. فقط می‌توان حس‌اش کرد. چیزی است از جنس عشق! و این حس و تجربه در حیات مومنان (یعنی کسانی که این تجربه را دارند)، اساس و بنیان زندگی است؛ این استخوان زندگی است. این همان چیزی است، بلکه یگانه چیزی است که می‌تواند ما را از نهیلیسم نجات دهد. برای نجات از پوچ‌گرایی جز ایمان به غیب چه چیز دیگری وجود دارد؟ فیلسوفان سکولار تلاش‌های نظری بسیاری کرده‌اند تا جایگزینی برای آن پیدا کنند؛ بحث کرده‌اند، بحث‌های بی‌پایان! ولی چه یافته‌اند؟ هر آنچه یافته‌اند را باید ابتدا در زندگی خودشان محک بزنند. آن معنا را در زندگی خودشان و نه دیگران محک بزنند. به کسی توصیه نکنند؛ در زندگی خودشان محک بزنند و ببینند واقعا می‌تواند نقش معنا را بازی کند؟

نمی‌توان انکار کرد که ایمان به غیب؛ غیب؛ واقعا غیب! یعنی آنچه که ما هرآنچه در موردش بگوئیم من وراء حجاب است، نهیلیسم را نابود می‌کند. ایمان به غیب پاسخ پرسش از ارزش زیستن است؛ پوسیدگی‌های روح را ترمیم می‌کند؛ درمان خوره‌هایی است که هدایت‌گفت در زندگی آدمی هست و روح آدمی را می‌خورد. این ایمان به غیب است که آدمی را از منجلا ب بیرون می‌کشد. این آن چیزی است که گمشده ی جوان تحصیل کرده و پرائرژری غربی است در کشوری که همه چیز به ظاهر خوب است. این گمشده جواب نیاز بنیادینی است که اگر پاسخ صحیح نیابد ممکن است آن جوان را به سمت داعش سوق دهد. این آن چیزی است که پول و رفاه و موقعیت اجتماعی و هیچ چیز دیگر نمی‌تواند جایگزین‌اش شود. حال توجه کنیم که این بازی ایمان، شبیه بازی علم، دست‌مایه‌ی کار فلسفی قرار گرفته است. فیلسوفان و متکلمان چه بسیار در موردش حرف زده‌اند و بحث کرده‌اند؛ از جمله درباره‌ی توجیه و معقولیت‌اش؛ بحث‌های بی‌پایان! هر فیلسوفی از موضعی و برپایه‌ی تمایلات اشدر این باب بحث کرده است. کارهای فلسفی من در باب ایمان هم بخشی از همین کارها خواهد بود. خب، مؤمنان چه کنند؟ منتظر به ثمر رسیدن بحث‌های فیلسوفان باشند؟ من فیلسوف چه کنم؟

ایمان خود را در انتظار به ثمرنشتن مباحثات خود بگذارم؟ این منازعات کی به پایان می‌رسد؟ افق روشنی هست؟ توجه داریم که اساساً فیلسوفان، چه مذهبی چه سکولار، چه مارکسیست چه لیبرال، رویکردهای بنیادین خود را بر استدلال بنا نمی‌کنند؛ اساساً نمی‌توان همه چیز را بر پایه‌ی استدلال بنا کرد. این استدلال‌ها هستند که خود بر پایه‌ی مقدماتی مفروض بنا می‌شوند. فیلسوفان حرفه‌ای‌ترین استدلال‌گرها هستند و همواره تلاش می‌کنند از توان حرفه‌ای خود برای دفاع از ایده‌های خود استفاده کنند؛ ایده‌هایی که خود الزاماً از استدلال نجوشیده‌اند، بلکه چه بسا محصول تمایلات آنها باشند. فیلسوفاندر استدلال کردن حرفه‌ای هستند همان طور که فوتبالیست‌های حرفه‌ای در فوتبال، حرفه‌ای‌اند. همه ممکن است فوتبال بازی کنند؛ این یک بازی همگانی است؛ بچه‌ها از اول بچگی فوتبال بازی می‌کنند. اما برخی در این راه آموزش می‌بینند و حرفه‌ای می‌شوند. به همین ترتیب می‌توان گفت بچه‌ها از بچگی کار فلسفی می‌کنند؛ سوالات فلسفی می‌پرسند، ولی متأسفانه عموماً سرکوب می‌شوند. با این حال، عده‌ای کار فلسفی را حرفه‌ای دنبال می‌کنند و حرفه‌ای می‌شوند، از بهترین‌ها می‌شوند؛ به اوج می‌رسند؛ از بهترین‌های فلسفه می‌شوند؛ در حالی که عموم مردم نه. آنها می‌آیند و اوج می‌گیرند، این صرفاً مهارت فلسفی‌شان است که اوج می‌گیرد. در میان فیلسوفان حرفه‌ای برخی مؤمن‌اند و برخی ملحد. فیلسوفان ملحدی چون هیوم و راسل و فیلسوفان مؤمنی چون آلتون و ون اینواگن. از طرفی فیلسوفان درجه یکی داریم که مومن هستند، و از طرف دیگر فیلسوفان درجه یکی داریم که ملحد هستند. هر دو در کار فلسفی درجه یک هستند. راسل در کار فلسفی قابل احترام است. هیوم قابل احترام است. من نمی‌توانم در کار فلسفی به هیوم احترام نگذارم. هیوم برای من از آن جهت که فیلسوف برجسته‌ای است احترام برانگیز است. برخی کارهای او مرا به شعف می‌آورد. از کار فلسفی او لذت می‌برم. اما من خداپرورم، مذهبی‌ام، و مسلمانم؛ مسلمانی که کارش فلسفه است. خب من فیلسوف مسلمان چه بسا از ایده‌های هیوم هم استفاده کنم. چه بسا از آنها حتی در مقام دفاع از مواضع مذهبی‌ام استفاده کنم. من این کار را کرده‌ام. من از راسل در بحث معاد جسمانی استفاده کرده‌ام. معاد جسمانی به همان معنایی که عامه مومنان می‌فهمند؛ یعنی بازگشت همین بدن مادی. بحث بر سر معاد و بازگشت همین بدن مادی است و نه بازگشت مماثل‌اش. من می‌خواهم نشان دهم که آموزه معاد، دوئالیسم را مفروض نمی‌گیرد؛ و فیزیکالیست هم می‌تواند معاد جسمانی را بپذیرد. خب من می‌بینم در راسل ایده‌هایی

من  
به محمد ایمان  
دارم چنان ایمانی که اگر  
هیچ دلیل فلسفی نداشته باشم  
که خدا وجود دارد و فقط محمد  
به من بگوید که خدا وجود دارد،  
من باور دارم که خدا وجود  
دارد.

# کسی که تلقی من را در باب فلسفه دارد و فکر نمی کند فلسفه یک بازی پایان یافته است، فکر می کنم این قدر متوجه هست که ایمان اش را سوار این بازی پایان نیافته نکند. بازی ایمان را سوار بازی فلسفه نمی کند چون فلسفه یک بازی همچنان در جریان است.

این استعاره ها چندان دقیق نیست. منظوم این نیست که چنان موازی اند که هیچ داد و ستدی با هم ندارند. منظوم از این استعارات توضیح موضعی ست در مقابل موضعی که بازی ایمان را بر بازی فلسفه سوار می کند و گمان می کند فلسفه اساس است و باید باورهای مذهبی روی آن سوار شود. من در حال کنارزدن این دیدگاه هستم. خیر؛ قرار نیست باورهای مذهبی روی باورهای فلسفی سوار شود. شاید این استعاره گویاتر باشد: ایمان و فلسفه خط های مستقلی هستند که ممکن است در جایی یکدیگر را قطع کنند. خط های متقاطع اند؛ نه یک خط. من با این تعبیر استادم آقای حسن زاده که قرآن و عرفان و برهان یکی ست، چندان موافق نیستم. فکر نمی کنم یکی باشند. در نظر من اینها سه امر مستقل اند، که البته با هم داد و ستد دارند. با استفاده از استعاره ی «بازی» (که تعبیر چندان مناسبی هم نیست) اینها سه بازی مستقل اند. باید استقلال آنها را به رسمیت بشناسیم؛ هر چند با هم داد و ستد دارند. عرفان و تصوف در بهترین حالت از آبخور قرآن می نوشد، ولی هرگز همان قرآن نیست. برهان (که البته با شرایط ارسطویی، به نظر می رسد میوه ممنوعه و یا دست کم نایاب است (argument)) و از این رو بهتر است به جای آن بگوییم: استدلال هم در بهترین حالت از آبخور وحی می نوشد، گوارا باد و را! اما این مستلزم آن نیست که استدلال های فلسفی که «برهان» نامیده می شود و هر لحظه ممکن است نشان داده شود که فاقد شرایط مورد نظر برای برهان است همان قرآن باشد. چه تضمین مطلق وجود دارد که فلان استدلال ابن سینا یا صدرا مصداق برهانی ست که علی الادعا ضروری الصدق است. چنین نگاه هایی در نظر برخی خودخواهی و نژادپرستی جلوه نمی کند؟ ما هم یک گروه هستیم مانند بقیه. داریم کار فلسفی خودمان را می کنیم اما هیچ تضمین مطلق و نقض ناپذیری برای درستی آن نیست. البته نامطلق بودن و ناتمام بودن همیشگی این تلاش ها نافی این نیست که لازم است؛ نافی این نیست که چه بسا حیات بشری (دست کم حیات فکری بشری) نیازمند این دست فعالیت هاست. خیلی ارزشمند است، خیلی خوب است، خیلی عالی ست، ولی نمی توانیم مطلق اش بکنیم. محدودیت دارد، فکر نکنیم که این فعالیت، یک فعالیت مطلق است. فکر نمی کنم که امروزه هیچ فیلسوف معاصر فکر کند کار فلسفی او مطلق است. این تصویر من از بازی فلسفه و نسبت اش با ایمان و با الاهیات است؛ اجمالا این تصویر را دارم

**چرا فکر می کنید این تلقی که «قرآن، برهان و عرفان یکی است» نادرست است؟ شاید سه زبان باشند برای سه گروه؟**

واقعیت این است که از نظر من پذیرفتنی نیست که درون مایه ی قرآن و فلسفه و تصوف این همان است و زبان وحی زبانی ستبرای عامه ی مردم، زبان فلسفه زبانی ستبرای خواص و زبان عرفان زبانی ست برای اخص الخواص. در نظر من کاملا روشن است که درون مایه ی این سه این همان نیست. افزون بر این، به گمان من زبان قرآن زبانی ست هم برای عوام، هم برای خواص، هم برای اخص الخواص و هم برای اخص خواص الخواص و هر چیز دیگری که شما دوست دارید بگویید .

هست که در این موضوع قابل استفاده است. راسل امکان فرایندهای علی فاصله دار را پذیرفته است. راسل ملحد است اما من می بینم چه جالب! این ایده به کار توضیح امکان بازگشت معدوم می آید. این را اضافه کنید به اینکه ضامن این همانی در زمانی رابطه ی علی درون ماند است. حال اگر بتوانیم رابطه ی علی درون ماند فاصله دار را تصویر کنیم توانسته ایم این همانی بر روی فاصله را تصویر کنیم. و بدین ترتیب توانسته ایم به تصویر امکان ارگانیسم فاصله دار کمک کنیم در فلسفه تنها استدلال معتبر است که حرف نهایی را می زند؛ انگیزه ها مهم نیست. درست است که تلاش فلسفی من با علایق مذهبی هدایت شده است، ولی این مانع از آن نیست که استدلالی معتبر عرضه کنم. فیلسوفان با یک دیگر داد و ستد فلسفی دارند؛ مومن و ملحد. و از ایده های هم استفاده می کنند ولی حرف نهایی را استدلال معتبر می زند. همانطور که فیزیک دان ها با هم داد و ستد فیزیکی دارند؛ آنها کار علمی می کنند بدون آنکه از ایمان هم بپرسند؛ مهم نیست که تو مومنی یا کافر. ولی چه بسا فیزیک دان خداناباور با باورهای خود شارژ شود و به سمت بررسی های همسو با باورهای خداناباورانه رود. از این گذشته، بسیاری از مسائل و بحث های فلسفی اصلا ارتباطی با ایمان یا دین ندارد، یا دست کم ارتباط تعیین کننده ندارد؛ از جمله در فلسفه ی منطق، در معرفت شناسی و مانند آن. فیلسوف حرفه ای سعی می کند مواضع فلسفی خود راحتی الامکان با مواضع کمتری گره بزند تا اگر یکی خراب شد، بلافاصله بقیه خراب نشود. سعی می کند مواضع فلسفی خود را نسبت به مواضع مختلف در دیگر مسائل، بی طرف و خنثی نگه دارد. این خیلی بد است که من دومینویی از مواضع درست کنم که اگر یکی افتاد همه بیفتند. کسی که این کار را می کند به نظرمی رسد در فلسفه چندان حرفه ای نیست. حرفه ای ها سعی می کنند حتی الامکان پارتیشن بندی کنند. البته این چیزهایی که می گویم همه اش می تواند بحث انگیز باشد؛ و من توجه دارم. ممکن است کسی به من حمله کند که اصلا تو نمی توانی پارتیشن بندی کنی. ولی من مایلیم از این موضع دفاع کنم که می توانیم پارتیشن بندی کنیم. درست است که این پارتیشن ها آنقدر صلب نیست که در مقابل هر زلزله ای مقاومت کند، ولی قرار هم نیست که در مقابل هیچ زلزله ای مقاومت نکند. ممکن است تلاطم در یک پارتیشن آن قدر بزرگ باشد که بسیاری از پارتیشن های مجاور را تحت تاثیر قرار دهد. من منکر این نیستم و اگر چنین اتفاقی بیفتد باید تن بدهیم؛ و البته که تن می دهیم! ولی در عین حال قرار نیست که با اندک لرزشی در یک پارتیشن سراسر باورها و مواضع ما به لرزه بیفتد. پس مؤمنان اهل فلسفه در کار فلسفی با فیلسوفان ملحد همکاری می کنند، از آنها یاد می گیرند و می آموزند و با آنها کار می کنند. هیوم می خوانند و از او می آموزند، سلبی یا ایجابی؛ اما قرار نیست که در توحید، معاد و در سایر دیدگاه های الاهیاتی از جمله در نبوت و امامت هم تابع هیوم باشند. او فیلسوفی است که ایده هایش در این باب چیز دیگری بوده؛ برای مثال به نظرش معجزه ممکن نیست. اما به نظر فیلسوف خداباور ممکن است؛ اجتهاد فلسفی یعنی همین.

کسی که تلقی من را در باب فلسفه دارد و فکر نمی کند فلسفه یک بازی پایان یافته است، فکر می کنم این قدر متوجه هست که ایمان اش را سوار این بازی پایان نیافته نکند. بازی ایمان را سوار بازی فلسفه نمی کند چون فلسفه یک بازی همچنان در جریان است. بلکه اساساً اینها بازی های موازی اند؛ شاید این استعاره مفید باشد. صرفاً استعاره به کار می برم و



محتوای قرآن جان مایه ی نگاه قدسی پیامبر به هستی است و البته درس زندگی است؛ شیوه ای است برای زیستن؛ شیوه ی زیستنی هم برای کسی چون ابن سینا و هم برای کسی چون من مفلوک. این موضوع هم البته در نظر من یکی از مهم ترین وجوه اعجاز شریعت است: شیوه ای که همه می توانیم در آن سهیم باشیم؛ یک شیوه ی خاص برای طبقه ای خاص نیست؛ شیوه ایست برای عموم. شما افقه الفقهاء باشید یا یک آدم عامی، همین شیوه ی مشترک است که باید با آن زندگی کنید. تلقی من از دین یک شیوه ی زیستن است. در چشم من پیامبر آمده است و گفته: آی مردم! بیایید اینگونه زندگی کنیم. همین از این روست که فکر می کنم شریعت خیلی مهم است. بعداً البته همه در حال تلاش بوده اند ببینند پیغمبر گفت چگونه زندگی کنیم؟ ولی اصل این بود: پیغمبر آمد در یک جامعه ی به شدت به تعبیری بدوی و پیش پا افتاده؛ و حداقل ها را مد نظر قرار داد؛ حداقل ها و نه حداکثرها. به نظر من شاید حکمت اینکه حجاز انتخاب شد نه روم و نه ایران همین باشد. بنا بود این آیین و شیوه ی زیستن را در بدوی ترین و ابتدایی ترین محیط به نحوی کاملاً حداقلی ابلاغ کند و مهم تر آنکه در عمل تست کند و بگوید من فقط حرف نمی زنم؛ من یک روشنفکر نیستم که فقط حرف می زنم و خودم هم نمی توانم به آن عمل کنم؛ نه! من نه تنها خودم عمل می کنم که ساده ترین و بدوی ترین انسان ها را می آورم و می گویم ببین این است! این معجزه ی من است. من تست کردم؛ نشان دادم. بعدها این شیوه ی زیستن دل از ابن سینا هم می برد؛ یعنی دل از یکی از قدرتمندترین ذهن های بشری دست کم تا زمان خودش! ابن سینا هم سعی می کند آنگونه زندگی کند که پیامبر به آن دعوت کرده است. البته آدم هاهمیشه می لغزند؛ ممکن است خیلی ها بلغزند، ولی دوست دارند اینگونه زندگی کنند. خب یک جاهایی نمی شود آن طور که دوست داریم زندگی کنیم؛ نمی شود! ولی جالب این است که آن شیوه ای که او به ما آموزش داد و ما را به آن دعوت کرد شامل این آموزه هم بود که اگر لغزیدی، ناامید مباش! توبه هم هست و می توانی بازگشت کنی. فراموش کن! هم خودت فراموش کن و هم دیگران فراموش کنند. خدا هم فراموش می کند. بله؛ خدا هم فراموش می کند! با همین تعبیر!



قرآنی الاهیات افعال است نه الاهیات صفات. الاهیات افعال یعنی چه؟ یعنی خداوند در کنش است. اما در الاهیات رایج ما حقیقتاً خداوند هیچ کنشی ندارد، یک حقیقت ثابت لم یتغیر است. تازه برای اینکه خداوند را ثابت و لم یتغیر نگه داریم کل جهان را هم ثابت کردیم؛ یک جبر و دترمینیسم مطلق به کل عالم پوشانیدیم و همه چیز را پیشاپیش تعیین شده دانستیم؛ همه چیز او بر پایه ی این تلقی قرآن را تفسیر کردیم. خب این ها تفسیرهایی است که من هرگز در این مقام قصد ندارم در برابرشان موضع بگیرم؛ صرفاً می خواهم توجه دهم به شیوه ای که محمد بن عبدالله (ص) بدان شیوه سخن می گفت؛ پیامبری که از خاک حجاز بلند شد، از سرزمین کوه و کویر؛ از آن سادگی محض برخاست و ندا در داد و گفت بیایید اینگونه زندگی کنیم! فکر می کنم طنین آن صدا هنوز در گوش است و ندایش در گوش بهترین، با استعدادترین و مرفه ترین جوان امروز هم می پیچد. بله همان سادگی کویر، بدون هیچ زرق و برقی؛ با سادگی تمام. همان صمیمیت است که صدایش هنوز شنیده می شود که بیایید اینگونه باشیم. این پژواکش به نظرم هیچ وقت آرام نمی گیرد و من شیفته ی این پژواکم! نمی توانم نباشم؛ و فکر نمی کنم کسی بتواند ما را منع کند که شیفته ی این پژواک نباشیم؛ شیفته ی محمد (ص) نباشیم. من به محمد ایمان دارم چنان ایمانی که اگر هیچ دلیل فلسفی نداشته باشم که خدا وجود دارد و فقط محمد به من بگوید که خدا وجود دارد، من باور دارم که خدا وجود دارد.

## آیا می پذیرید که یک ایمان گرا هستید؟

بستگی دارد به معنای «ایمان گرا». اگر شعار ایمان گرایی سخن معروف تر تولیان باشد که: «اورشلیم را به آتن چه کار؟! نه! فکر نمی کنم ایمان گرا باشم. من فکر نمی کنم اورشلیم و آتن دشمن هم باشند؛ فکر می کنم می توانند یار هم باشند و چه بسا برادر هم. اما اگر کسی مایل باشد اورشلیم را مستعمره ی آتن کند، من هرگز و به هیچ وجه موافق نیستم. اورشلیم مستقل است؛ مستعمره نیست.

به بیان فلسفی تر باید ببینیم دقیقاً مرادمان از «ایمان گرایی» چیست؟ اگر ایمان گرایی، انکار قرینه گرایی باشد، بله؛ من ایمان گرا هستم؛ اما اگر ایمان گرایی، انکار به تعبیر من «صدق رسان گرایی» باشد، مطمئناً من ایمان گرا نیستم. من برخلاف خیلی ها ایمان گرایی را در مقابل قرینه گرایی قرار نمی دهم، بلکه در مقابل صدق رسان گرایی می گذارم: ایمان گرا کسی است که صدق باور مذهبی برای او هیچ اهمیتی ندارد؛ نه اینکه صدق برایش مهم است، اما تنها راه احراز صدق را قرینه یا استدلال نمی داند. کرکه گور، و یتگنشتاین و ویلیام جیمز هر سه ایمان گرا هستند؛ چون از نظر آنها در ایمان، صدق باور مذهبی یعنی مطابقت آن با واقع، هیچ اهمیتی ندارد. کرکه گور که از این هم فراتر می رود و استدلال را دشمن ایمان تلقی می کند؛ روشن است که من به هیچ وجه چنین دیدگاهی ندارم. برای من صدق اهمیت دارد؛ ولی نکته این است که فکر می کنم تنها راه احراز صدق قرینه و استدلال نیست. با این تعبیر جلال الدین بلخی هم دلم که:

پای استدلالیان چوبین.  
پلنتینگا هم دغدغه ی صدق دارد؛ و موضع اش با موضع کرکه گور و یتگنشتاین و جیمز از اساس متفاوت است. حرف پلنتینگا این نیست که این باورها صادق نیست یا اساساً اهمیتی ندارد که صادق باشد یا اینکه اساساً اهمیتی ندارد که موجه و معقول باشد. حرف پلنتینگا این است که معقولیت باور به وجود خداوند مأخوذ یا نشأت گرفته از معقولیت دلایل نیست؛ معقولیتی پایه است؛ نه اینکه بی اساس و مبنا است.

بحث بر سر این است که انحصار باورهای پایه در آن چه که غیرمذهبی ها می گویند یا حتی برخی از مذهبیین می گویند به چه دلیل است؟ چرا منحصر در اینهاست؟ چرا باورهای پایه تنها باورهای مبتنی بر ادراک حسی، یا حافظه یا درون نگری و مانند اینهاست؟ چرا مثلاً باور به وجود خدا خودش نمی تواند یک باور پایه باشد؟ بحث این است. خب آیا صدق باور پایه اهمیت ندارد؟ معلوم است که دارد.



مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین آقای  
دکتر سید علی طالقانی

پرسشگر: فرزاد شریف زاده

**بحث های الاهیاتی واقعا پایان ناپذیر است! اینها پرسش هایی ابدی اند، یعنی پرسش هایی هستند که هیچ گاه پاسخ نهایی مورد توافق نمی گیرند. الهی دانان می توانند تا زنده اند بحث کنند و بحث کنند، ولی مومنان حیات ایمانی خودشان را دارند**

آیا نامعقول است؟ روشن است که نیست. ادعا این است که باورهای پایه معقول اند؛ ولی توجیه یا معقولیت شان را از جای دیگری نمی گیرند؛ و توجیه هم راهی ست به صدق. یک نکته ی مهم این است که چنانکه پلنتینگا تصریح کرده است پایه بودن باور به وجود خداوند مستلزم نقض ناپذیری آن نیست؛ مستلزم این نیست که هر استدلال مخالفی را بی درنگ رد کنیم؛ مستلزم این نیست که اساساً هیچ استدلالی مربوط نباشد. پس دیدگاه پلنتینگا دیدگاهی ست متفاوت و از جنسی دیگر نسبت به دیدگاه این سه نفر: کرکه گور و ویتگنشتاین و جیمز

**قلی من از دین یک  
شیوهی زیستن است. در  
چشم من پیامبر آمده  
است و گفته: آی مردم!  
بیاید اینگونه زندگی  
کنیم. همین**

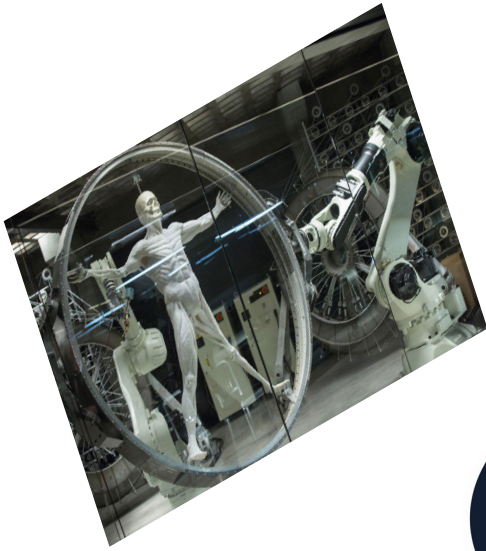
**چرا ایمان شما اسلامی ست؛ مثلاً مسیحی نیست؟ اگر به تعبیر کرکه گوری ایمان را یک جهش بدانیم، آنگاه چرا شما جهش زده اید در ایمان اسلامی؟**

از دلایل اش می پرسید یا از عوامل اش؟ اگر از دلایل اش می پرسید واینکه چطور آن را معقول می شمارم، درازدامن است و مجال طرح اش در اینجا نیست. من البته استدلال هایی دارم که در جای دیگر مطرح کرده ام؛ در برخی از درس ها تقریباً مبسوط هم بوده؛ خیلی هم مجمل نبوده. در جای خودش شواهدی آورده ام بر درستی این ایمان. اما اگر از عوامل اش می پرسید شاید خودم هم چندان اشرافی بر آن نداشته باشم. همین قدر می دانم که چیزی ست از جنس عشق. هل الدین الا الحب؟ شما نمی توانید به کسی که عاشق شده بگویید چرا عاشق این شدی و عاشق دیگری نشدی؟! به نظر می رسد حرف بی معنایی ست. مگر انتخاب یک کالا ست که بپرسیم چرا این، و دیگری نه؟ خب این دل از من می برد و آن دیگری نمی برد؛ اشکالی دارد؟

پایان



## فیلم و فلسفه



تفسیر فلسفی فیلم‌ها و سریال‌ها چگونه به گسترش آگاهی مخاطبان کمک می‌کند؟ آیا این رویکرد، فلسفه را کاربردی کرده و به متن جامعه و عامه مردم نیز می‌برد؟ تماشای سریال‌هایی نظیر جهان غرب چه تاثیر و تأثراتی بر مخاطبان می‌گذارد؟ آیا در تماشای سریال جهان غرب نگاه فلسفی خود را بیدار نگه داشته ایم؟ پاسخ به این سؤال‌ها در خلال متن آشکار می‌شود. و برداشت و قضاوت شخصی خواننده را می‌طلبد.

ادعای خودش به خود واقعی اش باز می‌گردد! این جمله که «حضور در پارک موجب می‌شود که میهمانان خودشان باشند» چند بار در خلال سریال توسط شخصیت‌های مختلف تکرار می‌گردد. این «بازگشت به خود خویش» که امروزه نقل مجلس برخی روشنفکران و روانشناسان شده است، به مذاق مخاطب خوش آمده و اینگونه آزادی‌ها را شرط رسیدن به آن تلقی می‌نماید که بیننده آگاه باید متوجه اینگونه تلقین‌های خطرناک در خلال فیلم‌ها باشد.

دلورس در روند قصه چه حضوری و یا غیر حضوری ملاقات‌های پنهانی با یکی از کنترل‌کنندگان خود دارد که مدام خط سیری را به وی گوشزد نموده و او را وادار به یادآوری خاطرات گذشته اش کرده و نوعی سرگشتگی در ربات ایجاد می‌نماید و او را در زمان و مکان سیر می‌دهد. این ایجاد تزاخم اطلاعات در ربات نیز عمدی و با هدف خاص خالق ربات‌ها صورت می‌گیرد و موجب رفتارهایی در ربات می‌شود که مخاطب احساس می‌نماید که ربات در معرض خود آگاهی قرار گرفته است و این شک تا انتهای سریال پیوسته با او باقی می‌ماند. همسو شدن برخی ربات‌های دیگر برای اینکه به موضوع آگاهی در ربات‌ها و قیام آنها بر علیه انسان، آن هم به طور خودآگاه و خودجوش، با التهاب بیشتری پرداخته شود، نیز مخاطب را بر این شک خود باقی می‌گذارد. مانند رباتی که تحریک عشق او به فرزندش موجب جری شدنش می‌شود. اما آیا طراحی نرم افزارهای پیشرفته و ترشح هورمون‌های شبیه سازی شده، می‌تواند یک هوش مصنوعی ساخته شده از سیلیکون را واقعا مبدل به موجودی با بروز محبت‌های واقعی انسانی نماید؟ پاسخ به این سؤالات در جهان واقعی فقط با گذر زمان و پیشرفت علم امکان پذیر خواهد بود دلورس در خلال این گریزهای به گذشته و جستجوی به اصطلاح رمز هزارتو، خالق اصلی خود را ملاقات می‌کند و متوجه

سریال‌های خانگی، به خصوص از نوع غربی، قریب به اتفاق دارای فیلم‌نامه‌ای قدرتمند و برنامه‌ریزی شده و هدف‌دار هستند که عمدتاً جنبه تجاری خود را حفظ نموده و گزینه‌های شهوت و خشونت و جلوه‌های تخیلی و توهم‌زا و ... و هر آنچه که مخاطب بیشتری جذب نماید را در پیرنگ قصه‌های خود و با استفاده از پیشرفته‌ترین ابزار و تکنیک‌های سینمایی به نمایش می‌گذارند. معمولاً اینگونه سریال‌ها در قسمت‌ها و فصول طولانی و متعدد ساخته می‌شوند تا علاوه بر هزینه، فکر و وقت مخاطب را نیز درگیر نمایند. در واقع این سریال‌ها هستند که مخاطب خود را انتخاب کرده و به دنبال خویش می‌کشاند. پس در نهایت این مخاطب هوشمند و متفکر است که می‌تواند در دام فیلم‌ها و سریال‌های سخیف گرفتار نشود. اما سریال جهان غرب که از آذرماه سال گذشته وارد شبکه تلویزیون‌های خانگی جهان شد، تفاوت عمده‌ای با سریال‌های بی‌محتوا دارد و مهم‌ترین آن، این است که مخاطب خاص را نیز به دنبال خود می‌کشاند و حتی می‌توان گفت شاید اصلاً هدفگذاری اصلی آن فقط مخاطب خاص بوده است! این سریال فقط ده قسمت دارد، ابتدا حس شهوت پرستی و خشونت طلبی و بروز افسار گسیخته‌ی امیال حیوانی در انسان را پیش چشم او قرار می‌دهد و در واقع انسان را با وقاحت نفس خویش روبرو می‌سازد. پس هدف سریال چیزی غیر از نمایش جاذبه‌های سطحی است. قصه پارکی تفریحی را نشان می‌دهد که به سبک دوران غرب وحشی طراحی شده است در این پارک میزبانان ربات‌های هوشمند انسان‌نما هستند که برای تأمین و برآورده کردن انواع هوسهای میهمانان خود طراحی شده‌اند. اولین کلمه‌ای که با شروع سریال شنیده می‌شود، جمله‌ای است که توسط صدایی ناشناس به دختری که خوابیده است گفته می‌شود: «بیدار شو». این جمله برای مخاطب خاص نمی‌تواند یک جمله دستوری ساده باشد؛ بلکه این حس را به وی القاء می‌نماید که قضیه به نوعی به بیداری درونی و خود آگاهی مربوط می‌شود و خط داستانی و درگیری‌های ذهنی شخصیت اصلی قصه یعنی «دلورس» و همچنین مخاطب فیلم درست از همین لحظه آغاز می‌گردد و فیلم بیننده را در طول تماشای سریال نسبت به کدهایی که در این باب ارائه می‌کند حساس می‌کند؛ کدهایی که موضوع خودآگاهی ربات‌های هوشمند را در ذهن انسان به چالش می‌کشد. آیا ربات‌ها در این سطح بالای هوشمندی واقعا به خود آگاهی خواهند رسید؟ در خلال داستان یکی از میهمانان با قرار گرفتن در معرض آزادی بی‌قید و شرط پارک، اخلاقیاتی را که سالها با آن زندگی می‌کرده است را زیر پا گذاشته و به

می شود که خالق اصلی پارک دو نفر بوده اند که حدود سی سال قبل از این پروژه را آغاز کرده اند و پارک و ربات ها را مشترکاً طراحی نموده و دلورس را به عنوان اولین ربات ساخته اند. یکی از آنها سالها قبل متوجه می شود که خلق این ربات ها کار خطرناکی بوده و چیزی به نام خودآگاهی در رباتها بروز نخواهد کرد و در زیر فشار این افکار، برنامه ریزی می شود که دلورس وی را به قتل برساند. در اینجا وجود دو تا خالق را شاهدیم که یکی نماد خالق خوب و دیگری خالق بد است که این ممکن است ادیان دو خدایی اهریمن و

اهورامزدا را برای برخی مخاطبان تداعی نماید. نکته قابل ذکر دیگر این است که چنانچه ذهنی باور کند که ما نیز همان «مخ در خمره» هستیم، یا اینکه طبق «نظریه مثل افلاطون» حقیقت واقعی ما جای دیگری است و ما به منزله سایه های آن حقایق هستیم؛ و مشاهده نماید که ربات ها پس از به اصطلاح کشته شدن مجدد زنده شده و به پارک بازگردانده می شوند، ممکن است عقیده «تناسخ» نیز ذهن او را درگیر نماید. البته با این تفاوت که در تناسخ قصه زندگی دیگر تکراری نخواهد بود. همچنین همزاد پنداری مخاطب با روند زندگی رباطها و ملاحظه کنترل لحظه به لحظه زندگی آنها، ممکن است احتمال جبری بودن زندگی واقعی انسانها در این دنیا را نیز در برخی اذهان تقویت سازد. این نیز می تواند جزء القائات خطرناک برای برخی اذهان باشد. در آخر داستان متوجه می شویم که خالق ربات ها طی یک برنامه ریزی از پیش تعیین شده در روند کار برخی رباتها اختلال ایجاد کرده تا به بهانه خرابی غیر قابل برگشت، آنها را از رده خارج نماید و آنها را در فضایی خاص مانند لشکری خاموش جمع آوری کند. او در انتهای فیلم این لشکر خاموش را بر علیه انسانها بیدار نموده و حتی نابودی خودش توسط دلورس را برنامه ریزی نموده است که ادامه قصه به فصل بعدی موکول میشود. پس به واقع آنچه از این سریال برداشت میشود، عملاً چیزی به نام خود آگاهی در ربات هوشمند به وجود نمی آید و تمامی رفتارها و کنش ها و واکنش ها باید از قبل برنامه ریزی شده باشد. با توجه به این که نشان داده شد که ساخت و هدایت رباتها به وسیله ربات دیگر نیز قابل اجراست - که این در حد مبتدی تر در دنیای امروز نیز وجود دارد - اگر این هدایت و تولید در ابعاد پیشرفته و گسترده توسط خود ربات صورت پذیرد، پس دیگر تیزی به حضور انسان نخواهد بود به خصوص اینکه چنانچه برنامه ارتقاء ربات و برنامه های دیگر نیز برای آن تعریف شده باشد، آیا رباتها نمیتوانند در آینده ای نه چندان دور عامل نابودی بشر گردند؟ آیا چنانچه برنامه احساسات نیز به تفصیل برای هوش مصنوعی طراحی گردد، آنها به خودآگاهی خواهند رسید؟

انتظار می رود مخاطب متفکر پس از نگاه دقیق به مضمون اینگونه سریال ها و فیلم های مشابه به راحتی تحت تأثیر برخی عقاید طراحی شده و تأثیر گذار نهفته در داستان قرار نگرفته و بلکه آگاهی های خود را به دیگران نیز انتقال دهد. اما این را نیز نمی توان نادیده گرفت که نقطه قوت و قابل تأمل سریال جهان غرب توجه زیرکانه به پیامدهای پیشرفت فساد گسیخته ی هوش مصنوعی و تأثیر آن بر زندگی انسان است که به خوبی در متن این سریال خودنمایی می کند و کشش لازم برای دنبال کردن آن را ایجاد نموده و لزوم ادامه آن را نیز از این منظر اثبات می نماید.

نویسنده

الیسا مهدیزاده لطف آبادی

کارشناس ارشد فلسفه

Elisa.mahdzadeh@yahoo.com





کیفیت  
وجودیاز نظر  
ملاصدرا

موجودات مجرد و مثالی و ویژگی های آنها از جمله مسائلی هستند که در بسیاری از موارد در تعارض با قوای تعقلی انسان قرار می گیرند. برخی که با رد اشراقیات فقط به عقل بشری و دست آوردهای علمی آن معتقدند، وجود این موجودات را انکار می کنند. یکی از این موجودات مهم غیرمادی جن است. موجودی اسرارآمیز که ذهن انسان را به خود مشغول داشته است. جن موجودی است دارای جسم لطیف و نامرئی که فقط در مواردی خاص در کالبدهای مختلف متمثل و متجسم می شود. مراد از تمثل جن، مرئی شدن آن در قوه حس و ادراک انسان به شکل صور مختلف و بدون تبدل ماهیت است و مراد از تجسم جن، دارای کالبد جسمانی بودن، قابل حس و لمس و اشاره و رؤیت شدن و اشغال کردن فضا می باشد؛ درست مانند انسان! چنانچه در آیات و روایات هم آمده است و از نظر عقلی هم با توجه به خلقت اولیه جن که از آتش و هوا و نفسی همراه با جسمی لطیف است، ممتنع و محال نمی باشد.

با استناد به متون دینی در کنار انسان ها و سایر موجودات جسمانی و عالم مادی، موجودات آلی عوالم فرامادی و عوالم غیر مادی هم وجود دارند که از حوزه ی ادراک حواس پنجگانه ظاهری انسان خارج هستند. جن به عنوان یکی از این موجودات از اعصار گذشته بین ملل و اقوام عالم وجود داشته و در طی قرن ها در فرهنگ عموم مردم ریشه گرفته است. از منظر قرآن جن شبیه ترین موجودات به انسان است که دارای اختیار، ادراک، علم، مسئولیت و تکلیف می باشد. اما آنچه در اذهان مردم درباره این موجود نامرئی وجود دارد اولاً به افسانه و خیال نزدیک تر است تا واقعیت. درثانی با عناوینی چون جن گیر، احضارکننده ارواح، رمال و فیلمهایی که حاکی از حضور و تجسم جنیان و شیاطین در زندگی روزمره است، همراه می باشد و کمتر، تحقیق مستدلی درباره نوع حضور فیزیکی جن در زندگی و نحوه تمثل و تجسم آنها انجام شده است. ضرورت تحقیق در این موضوع و جای خالی آن در فضای علمی جامعه سبب شده است تا این نوشتار به تبیین واقعیت و چگونگی موجودیت جن از دیدگاه فلسفه ملاصدرا بپردازد.

جن به فتح جیم از اجتنان و به معنای پوشیدگی و پنهان است و تمام مشتقات این واژه نیز بر انواع استتار، پنهانی و پوشیدگی دلالت دارد. به همین دلیل به موجود مستور در رحم مادر هم جنین گویند و خداوند فرشتگان را که از حواس مخفی هستند، با لفظ جن یاد می کند. اما امام فخر رازی میان جن و ملک عموم خصوص مطلق برقرار می نماید. هم جنین جنت را از جهت اجتنانش جنت خوانده اند، چنانکه خداوند متعال فرموده است: «چیزهایی در جنت وجود دارد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ انسانی گذر نکرده است». استتار جن، یکی از انواع استتار است که پوشیدگی همراه با ظهورمی باشد بعضی از تفاسیر، واحد جن را جنی مانند روم و رومی و جمع آن را جنّه دانسته اند. جان هم به معنای، یک نوع جن و هم نوعی مار (مارسفید) آمده است. در شانزده سوره از قرآن کریم من جمله، انعام، اعراف، هود، حجر، اسراء، کهف، نمل، سجده، سبأ، صافات، فصلت، احقاف، ذاریات، الرحمن، جن و ناس، از جن سخن گفته شده است. در آیات قرآن با سه واژه الجن، جان و الجنّه به مطالبی درباره جن اشاره شده است. واژه جن ۲۲ بار واژه جان ۷ بار و واژه جنّه وجود آیات متعدد در سوره مختلف و اختصاص یک سوره به نام جن، هم نمایانگر واقعیت داشتن آن و هم اهمیتی است که قرآن به این موضوع داده است و آوردن لفظ جن با انسان در هفده آیه مشخص کننده برخی تشابهات میان جن و انسان می-باشد. هم ۳ بار مجموعاً در ۳۱ آیه آمده اند

مانند خوردن و تولید مثل؛ چنانچه پیامبر (ص) هم فرموده اند: «کثافات و استخوان ها، غذای جنیان است ملاصدرا آراء فلاسفه در مورد ماهیت جن را به دو دسته تقسیم می نماید: ۱- گروهی که جن را جوهر قائم به نفس و موجودی مجرد و غیرمادی، آگاه به اخباری خاص و قادر بر انجام کارهایی خارق العاده می دانند که در نظر این گروه میان جن و ملک و شیطان تفاوت جوهری نیست و هر سه از حیث جوهر یکی هستند با این تفاوت که اگر پاک و نورانی و نیک خواه باشند ملائکه و صالحان جن و اگر ناپاک و تیره و شرور باشند شیاطین هستند. ۲- گروهی که جن را دارای جسمی لطیف یا علوی یا هوایی می دانند مانند ملاصدرا که قائل است اینان به جز کالبد لطیف دارای جوهر نفسانی هم هستند و می گوید؛ صالحان آنان با ارواح و نفوس پاک بشری و شرور آنها با ارواح و نفوس پلید انسان ها مرتبط می باشند. هم چنین وی از لحاظ کالبد و بدن، آنان را انواع مختلفی شمرده است مانند نوعی که دارای نفوس ناقص متعلق به کالبدهای مثالی هستند یا نوعی که دارای نفوس قوی متعلق به کالبدهای اجسام دখانی ناری هستند و یا نوعی که دارای نفوس شیر و بدکار به نام شیطان هستند و انواعی دیگر. وی در رد نظر مخالفین وجود جن می گوید: دلیل آنان برای رد وجود جسمانی جن است نه وجود مطلق آن و سپس در اثبات وجود جن به نقل آیات ۱۲ و ۱۳ سوره سبأ، ۳۳ الرحمن و ۷ صافات و بیان داستان حضرت سلیمان می پردازد. در تطبیق نظر فلاسفه در وجود جسم لطیف جن با علم روز باید گفت که در علم طبیعی هم اثبات شده است که موجودات مادی، منحصر در موجودات سه بعدی نیستند و تا چهارده بعد برای آنها شناسایی نموده اند که بر طبق این نظر امکان دارد موجودی مادی باشد، اما قابل رؤیت نباشد. نظر ملاصدرا برخلاف فلاسفه قدیم که تنها موجودات را منحصر در یک نوع سه بعدی و قابل رؤیت می-دانستند و معتقد بودند که هر چه قابل رؤیت نباشد جسم نیست، بُعد زمان را به ابعاد

موجودات مادی اضافه می نماید تا تأییدی بر نظر دانشمندان باشد. شهید مطهری هم در ذیل این سخن می گوید: این مسئله که آیا می شود یک شی جسم باشد و غیرمرئی، در علم قدیم جزء مشکلات بود، ولی امروزه جسم یعنی شیئی که دارای جوهر و ابعاد است. در عقیده صدرا از نظر عقلی هم امری محال و ناممکن نیست که موجودی که دارای وجودی در جهان حس و وجودی در جهان غیب و تمثیل (مثال) دارد با بعد جسمانی اش برای برخی افراد در برخی اوقات قابل تجسم و لمس و اشاره باشد و فضا اشغال کند و برخی کارها را مانند انسان از طریق کالبد جسمانی انجام دهد. آنان به دلیل نوع لطافت جسم از طرفی قادرند با انبساط به حالت نازک و جدا و نامرئی درآیند و سریع طی طریق نمایند و هم قابلیت انجام افعال بیشتر و تغییر صورت را دارند و انسان که موجودی سه بعدی است و تنها توانایی مشاهده موجودات سه بعدی را دارد، قادر به حس آنها نیست. از طرفی هم قادرند با انقباض و حالت تکائف و جمع و ستبر، مجسم و قابل رؤیت شوند مانند هوا که گاهی با تکائفش و بدون کمک بخار دریا به حالت ابر و قابل مشاهده درمی آید و گاهی با لطافتش غیرقابل رؤیت می شود، ولی مشاهده صورت حقیقی آنها توسط خیال و حس مشترک کار انبیاء است که نفوس ناقص انسانها از عهده آن بر نمی آید و فقط برخی از این نفوس قادرند با قوه ی ادراکی و به اذن خداوند و بدون این که این موجود نامرئی تغییر ماهیت دهد، به صور مختلف اضافی نه حقیقی، مجسم کنند و با وی صحبت نمایند؛ مانند ظهور جبرئیل برای حضرت مریم(ع) به صورت بشر که قوای ادراکی آن حضرت، وی را به صورت محسوس یافت که در خارج از ادراک ایشان در صورتی غیر صورت بشر بود. فرایند این تمثیل را ملاصدرا چنین تبیین می نماید: «فرشته و شیطان دو صورت دارند: صورت حقیقی و صورت اضافی که صورت حقیقی آن دو را به نور نبوت می توان ادراک نمود. چنانچه وقتی رسول الله(ص) از جبرئیل خواست تا خود را بر صورت حقیقی به او بنمایاند، حضرت را به کوه حرا وعده داد و در حالی که جبرئیل، کرانه خاور و باختر را سراسر فراگرفته بود بر حضرت ظاهر شد. حضرت(ص) بار دیگر جبرئیل را در سدره المنتهی به صورت حقیقی مشاهده نمود. البته گاهی هم او را به صورت اضافی و ممثل که معمولاً به شکل دحیه کلبی که مردی نیکو چهره و از صحابه بود مشاهده می نمود. هم چنین شیطان را در بیداری به صورت اضافی و ممثل و با چشم خود می دید، سخنانش را می شنید که این حالت، قائم مقام حقیقت صورت وی بود. ابن سینا هم در کیفیت وجودی جن می گوید: موجودی زنده، هوایی، ناطق و دارای جرم شفاف و به اشکال گوناگون است. آیه الله جوادی آملی هم در بحث «سحر و ساحری» بیان می کنند که اگر ساحر یا کاهنی ادعا کند با ارواح یا فرشتگان یا جنیان ارتباط دارد و به همین خاطر قادر به انجام اثر خاصی است؛ گرچه این مدعا راه اثباتی حتی برای خود وی هم ندارد، اما ثبوت امکان چنین ارتباطی وجود دارد به این معنا که وی یا با خود او و یا با مثال متصل و صورت مخلوق روح او ارتباط برقرار کرده است. ملاصدرا در مورد ویژگی های جن می گوید: ۱- مانند انسان دارای روحی است که از مبدأ فعال بر وی افزوده شده است؛ با این تفاوت که طبق آیه ۱۷ سوره حجر «و جنیان را از آتش بی دود آفریدیم» ارواح آنها در جرمی لطیف که بیشترین آن آتش و هواست، جا دارد ولی در بدن آدمی غلبه با آب و خاک است؛ اما این شباهت میان جن و انسان است که در هر دو میان روح و جسم شان تأثیرات متقابلی وجود دارد. او همین امر را باعث تفاوت میان جن و ملائکه هم می داند، زیرا ملائکه

را از جنس نور می داند نه آتش. هم چنین جن را مرکب از وجودی در جهان حس، وجودی در جهان غیب و تمثیل می داند. ۲- او را دارای نفسی زمینی و نیرومند می داند؛ اما نه مانند نفوس حیوانات و درندگان، درشت خو و کم ادراک و نه مانند انسان ها و استعدادات آنها، متعلق به اجرام مترکم زمینی و نه به لطافت نفوس مجرد و پاک که به جهان بالاتر پیوندند. او قائل است ایشان با جنبه ناری شان و کمالات شان بازهم قادر به ترقی به عالم عقل نیستند و فقط در عالم تخیل و وهم هستند و کمالاتشان هم مناسب با همان عوالم است. ۳- فعلیت صورت شان با فعلیت صورت انوار آسمانی مخالف است. به همین دلیل است که طبق آیه ۹ سوره جن و آیات ۸ تا ۱۰ سوره صافات از آسمان رانده شده اند و هر گاه برای ربودن حرفهای فرشتگان به آسمان نزدیک شوند هدف پیکانهای آتشین قرار می گیرند و از بین می روند. ۴- بیشتر در مکان های تاریک و غارها و حمام و بیابان های بی آب و علف و دشت های خالی از سکنه و ساختمان های کهنه قدیمی دیده می شوند. وی در ذکر علت این امر می-گوید؛ نفسی که مدام به دنبال راحتی و لذت و خوشی و فرار از زحمت و ناراحتی است در مکان های شلوغ با به کارگیری قوای خاصی به ادراک حسی اطراف و اشیاء می پردازد که همین امر سبب ناراحتی و زحمت وی و ضعف رسیدگی آن به سایر قوا و به خصوص قوه متخیله که نزدیکترین قوه به عالم ملکوت است، می شود. در نتیجه با ضعف خود و غفلت از رسیدگی به قوه متخیله که رسیدگی به آن، توان و نیروی زیادی می طلبد، قادر به رؤیت و ادراک جن نمی باشد؛ ولی در مکان های خلوت یاد شده که نفس، مشغول به قوه ای نیست با تمام نیرو مشغول قوه متخیله و ادراک متخیلات و تمثلات عالم مثال که در حس مشترک که مانند آینه عمل می کند و عکس تمثلات عالم مثال را منعکس می نماید، مشغول می گردد و قادر به تمثیل جنیان می شود که چون کار قوه خیال نمایش غیرواقعیات و کم و زیاد نمودن واقعیات است، جنیان را با تعدادی غیرواقعی و صور و اشکالی متفاوت مشاهده می کند. ۵- جنیان انسان ها را پیوسته می بینند، در حالی که به جز عرفا و اولیاء و انبیاء که خداوند حاجب میان آنان و اینان را برداشته است، بقیه ی انسان ها قادر به دیدن همیشگی آنها نیستند. ۶- قادرند خیال و تمثیلی که واقعیت ندارد را ایجاد نمایند، مانند ابلیس که از جنیان است. ۷- قادرند به درون انسان ها نفوذ کنند. ۸- حساب و کتاب دارند و معصوم نیستند، چون جنس شان با فرشته ها متفاوت است. ۹- دارای عمری طولانی می باشند که ابن سینا در علت این امر می گوید؛ چون موجودی مثالی و دارای جرم شفاف هستند، نسبت به موجودات مادی اصطکاک کمتری دارند که در نتیجه فرسودگی آنها به تعویق می افتد و عمر طولانی می کنند

## منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها، تحقیق دکتر سلیمان نیا، قاهره، دارالمعارف، چاپ سوم، ۱۹۷۱
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، حی بن یقظان، ترجمه و شرح منسوب به جوزجانی، به تصحیح هانری کرین، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم، ۱۳۶۶
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸
- جوادی آملی، تفسیر موضوعی قران کریم، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸
- راغب اصفهانی، حسن بن محمد؛ مفردات الفاظ قران، تهران، مرتضوی ۱۳۶۲؛ ۹۸
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، مفاتیح الغیب، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی، تهران، مولی، چاپ اول، ۱۳۶۳
- طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران، المرتضویه، ۱۳۹۵
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم و تهران، صدرا، چاپ پنجم، ۱۳۸۷

نویسنده

مهديه نزاکتی

دکترای حکمت متعالیه

Mahdienezakati@yahoo.com

# اخلاق در فضای مجازی

نویسنده  
خانم فاطمه کبری طالبی دانشجوی دکتری  
حکمت متعالیه  
fatemekobratalabi@yahoo.com



شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا (شده‌اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می‌کند؛ و او شنونده و داناست. «بقره/۳۷»)

## دروغ و شایعه سازی

یکی از آسیب‌های جدی در فضای مجازی اشاعه دروغ و شایعه سازی است. این موضوع باعث می‌شود حقوق افراد حفظ نشده و حرمت‌ها و حریم‌ها شکسته شود و گاه آبروی افراد برده شود، اعتماد افراد از دست رود، شکاف عمیق بین طبقات پدید آید و گاه در راستای ضربه زدن به اعتقادات و ارزش‌های دینی، دروغ و شبهه افکنی باعث تزلزل در اعتقادات و ارزش‌ها شود.

## سرقت علمی، هنری

امروزه، در حوزه‌ی فضای مجازی، فناوری‌های دیجیتال رایانه‌ای، دستکاری داده‌ها، تصاویر و صدا را به قدری آسان کرده‌اند که شرایط استفاده دوباره از مطالب را بدون اجازه مؤلف اصلی فراهم آورده‌اند. متأسفانه دسترسی آسان به این حوزه، باعث شده است که عده‌ای اخلاقیات را کاملاً زیر پا بگذارند.

## شکستن حریم خصوصی

امروزه حریم خصوصی اشخاص، در معرض خطراتی است که قبل از فناوری اطلاعات، هرگز وجود نداشته است. از این جهت، اگر حریم خصوصی فردی در زمان و مکان خاصی افشا گردد، وضعیت موجود تقریباً قابل بازگشت نیست؛ چرا که همه و همه در دنیای رایانه‌ای درون بلندگوهای پخش می‌شود که اولاً امکان شنیدن آن برای همگان وجود دارد و ثانیاً هرگز آوای مکرر آنها خاموش نمی‌گردد و همواره با هر عملیات الکترونیکی بر حجم آن‌ها اضافه می‌گردد. از این جهت، باید توجه داشت که حق حریم خصوصی از حقوق بنیادین و اولیه انسان است، به طوری که در هیچ نظام حقوقی‌ای نه تنها این حق مورد غفلت واقع نشده، بلکه در بسیاری از کشورها از زمره‌ی حقوق اساسی و در برخی متون بین‌المللی، جزو حقوق بشر قلمداد شده است. در کشور ما نیز این حق در موارد متعددی از قانون اساسی و قوانین عادی کیفری و مدنی منعکس شده است.

## عدم سعه صدر

متأسفانه باید گفت کاربرانی که زیاد با کامپیوتر کار می‌کنند، سعه صدر خود را از دست می‌دهند. این افراد را می‌توان از روی عدم صبرشان تشخیص داد و فرد مواجه با این آسیب، دیگر کسی را به خاطر اشتباهاتش نمی‌بخشد و نمی‌تواند گذشت را تمرین و تجربه کند؛ چرا که این افراد خود را از ارتباط با دنیای واقعی و کسب تجارب در آن، محروم نموده‌اند.

منابع:

۱. قرآن
۲. آداب فضای مجازی، جمال خانی جزنی، چاپ اول، تهران: سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران، ۱۳۸۸
۳. فرهنگ واژه‌ها، عبدالرسول بیات و دیگران، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ ..دینی، ۱۳۸۱
۴. نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، محمدتقی مصباح یزدی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، ۱۳۸۴
۵. فضای مجازی؛ ملاحظات اخلاقی، حقوقی و اجتماعی، زیر نظر: یونس شکر خواه، ویراستار: فاطمه جهانگیری، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
۶. اخلاق در فضای مجازی، محمد حسین امامی، چاپ اول، اصفهان: نشر دار خوبین، ۱۳۹۳

یکی از بحث‌های اخلاق کاربردی، بحث اخلاق در فضای مجازی است. رعایت اخلاق در حوزه‌ی فضای مجازی بسیار با اهمیت است؛ چرا که امکان حضور یافتن در فضای مجازی به شکل فرد ناشناس، زمینه‌ی انحراف از ارزش‌های اخلاقی را بیشتر فراهم می‌کند. در حوزه‌ی فضای مجازی، مشکل جامعه اطلاعاتی و اینترنت، تنزل ارزش‌های انسانی و برتری ارزش‌های فناورانه است؛ به گونه‌ای که تعداد جرم‌های اینترنتی در جهان به طور صعودی در حال گسترش است و آمارهای موجود از کشورهای مختلف این موضوع را تأکید می‌کند. جنایات سایبری از جمله دزدی، اخاذی، فروش مواد مخدر، تروریسم و مسائل مختلف فرهنگی از جمله پدیده‌های آشکار و مخاطرات اخلاقی در فضای مجازی است.

بنابراین، مباحث اخلاقی در عرصه‌ی فضای مجازی در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. برخی از مباحث اخلاقی متنوعی که در جامعه اطلاعاتی جهانی در محیط اینترنت و فضای مجازی وجود دارند عبارتند از: اخلاق در ارائه اخبار و شایعات، اخلاق در توسعه سایت‌ها، اخلاق در محرمانه‌ها و اخلاق در امنیت کسب و کار و غیره که به دلیل حساسیت آن‌ها برای جوامع انسانی تاکنون معیارهای با ارزش متعددی برای آن‌ها وضع شده است.

علاوه بر این، در یکی از طبقه‌بندی‌ها مسائل اخلاقی را در چهار گروه قرار داده‌اند:

- ۱- مسائل حریم خصوصی (جمع‌آوری ذخیره سازی و انتشار اطلاعات در مورد افراد)
- ۲- مسائل مربوط به صحت اطلاعات (صحت اطلاعات جمع‌آوری و پردازش شده)
- ۳- مسائل مربوط به مالکیت اطلاعات (مالکیت و ارزش اطلاعات، مالکیت معنوی)
- ۴- مسائل مربوط به اطلاعات (حق دسترسی به اطلاعات و پرداخت هزینه‌های مربوط به آن)

برخی از آسیب‌های جدید در حوزه‌ی فضای مجازی، که در ارتباط با اخلاق است را می‌توان موارد ذیل دانست؛

## پلورالیسم اخلاقی

یکی از خطرات در حال حاضر فضای مجازی خطر پلورالیسم اخلاقی است که به تعدد و تکثر اخلاق‌ها اعم از دینی و سکولار، اصالت و حقانیت می‌دهد.

در کثرت‌گرایی اخلاقی نوعی نسبی‌انگاری ارزشی و نفی ضوابط عام و ثابت وجود دارد که براساس آن، امکان پذیرش و مقبولیت ایده‌آل‌های اخلاقی متفاوت، در گستره جغرافیایی و فرهنگ‌های مختلف پذیرفته می‌شود. از نظر مدافعان کثرت‌گرایی اخلاقی، ایده‌آل‌های اخلاقی بسیار متفاوت بوده و هیچ‌کدام از آنها برتری خاصی بر ایده‌آل‌های دیگر ندارند. اما اسلام با اصول و مبانی پلورالیسم اخلاقی، مخالف است و مبانی آن مورد تأیید اسلام نیست. قرآن می‌فرماید:

فَأَنۡ أَمۡنُوا بِمِثۡلِ مَآءِ مَنۡتُمۡ بِهِ فَعَدِ اٰهۡتَدُوا وَاَنۡ تَوَلَّوۡا فَاِنۡمَآ هُمۡ فِیۡ شِقَآقٍ فَسَبۡكُمۡ اللّٰهُ؛



مسئله فنا و به تعبیری از خود گذشتن در عرفان اسلامی و سایر مکاتب بشری به طرق مختلف بیان شده که نشان از اهمیت این مسئله در نظر پیروان آن مکتب دارد. این نوشتار ضمن بررسی مسئله «نیروانا» در مکتب بودا تلاش نموده است تا با ارایه چهره‌ای جامع و نسبتاً روشن، علاقه‌مندان و محققان در این مسئله را یاری رساند.

### ریشه‌یابی واژه نیروانا

ریشه‌های واژه ی «نیروانا» را باید در زبان سانسکریت (nibbana) جستجو کرد. این واژه که در زبان پالی، نیبانه خوانده می‌شود، از حیث لغوی، معنای سلبی «خاموش شده» را با خود به همراه دارد. در بررسی وجود اشتقاق این واژه دو قول دیده می‌شود: الف) ریشه این واژه مرکب است که به «nisvai» اسم مفعول از فعل «nirvaina» از «nirvaina» معنای خاموش شدن چراغ، آتش و امثال آن و به معنای خاموش شده، سرد شده و فرونشسته است. به معنای «nir» براساس قول دوم این واژه مشتق از دو کلمه به معنای شهوت، تشنگی و طلب «vaina» رو گرداندن و به معنای دوری «nirvaina» کردن است که در این صورت و پرهیز از شهوت است. کهن ترین متن های بودایی گویا واژه نیروانا را برای نامیدن مقصد نهایی راهی که بودا تعلیم کرد به کار برده اند. از این رو، نیروانا را به برترین نیک بختی و آرامش نهایی تعریف کرده اند.

اما در اصطلاح نیروانا در آثار کهن تر بودایی و در کاربرد رایج آن تا امروز، اشاره است به مقصد تربیت بودایی، که از راه تربیت نظام مند در سلوک اخلاقی و نظاره و شناخت به دست می‌آید. غایت این مقصد، زدودن عناصر روانی آشفته کننده ای است که حجاب دل صافی و آرام می‌شوند، و همراه است با حالت بیداری از خواب روانی حاصل از این عناصر. چنین بیداری ای (که اغلب در زبان انگلیسی با معنی «روشن شدگی» به آن، «enlightenment» واژه اشاره می‌شود) امکان درک روشن حقیقت های بنیادین را میسر می‌سازد، و فهم آن لازمه آزادی دل است. بعدها، این اصطلاح اغلب به شکل محدودتر به جنبه ای خاص از حالت بیدار اطلاق شد، آن جنبه از این تجربه که تغییرناپذیر انگاشته می‌شد، یعنی عنصری که نه به طور جزئی حاصل ساخت روانی است و نه به طور کلی محصول علل و شرایط نیروانا در هندوئیسم حالت رهایی یا اشراق است، که به اتحاد خود شخصی و ناپاینده در برهمن توصیف می‌شود. نیروانا انسان را از رنج، مرگ و تولد مجدد و سایر مرزهای این جهانی آزاد می‌کند. نیروانا دانستگی برین و متعالی است، که به آن در بگود گیتا به برهمن-نیروانا، در یوگا به نیریجه- (turiya) در اوپنیشدها به توریه سمدای (سمادی بی‌تخم) و در ودانته به نیروی کلپه- سمدای اشاره شده است. اما نباید برداشت‌های هندویی این اصطلاح را با برداشت بودایی آن به هم آمیخت. برخی از آثار متأخر مهاییانه، بر «نیروانا بی‌بنیاد» به مثابه بخشی از راه برترین مقصد تأکید ورزیده‌اند. این بدین معنا است که روشن‌شدگی حقیقی متضمن قبول یا ردّ زاد و مرگ نیست. قابل توجه‌تر این که، تلویحا اشاره‌ای به قبول یا ردّ خود نیروانا ندارد، بلکه در عوض دل‌ها را ترغیب می‌کند که از وابستگی به هرگونه شناسه‌ای یا نیازمندی به آنها یکسر آزاد باشند، خواه آن شناسه‌ها بیرونی [=اشیا] باشند و خواه درونی = حالات.

### مترادف‌های نیروانا

اشتباه رایج در بررسی مفهومی چون نیروانا این است که بیش از حد بر معنای دقیق لغوی آن متمرکز شویم تا آن‌جا که تداعی‌های پهناورتر و قرینه‌متنی آن را فدا کنیم، و شماری از مترادف‌های آن را که بارها در توصیف

آن به کار برده می‌شود به حساب نیاوریم. در یک متن تجربی عملی، به نیروانا به شکل «آزادی» یا «بیداری»، «آرامش» یا «سعادت» اشاره می‌شود. در هر مورد استلزام این است که [نیروانا] در مرتبه ممکن نهایی است. در این زمینه عموماً واژه‌هایی به کار برده می‌شوند که دلالت بر امنیت یا مفهوم نیروانا هر چند که نزد هندیان قبل از بودا نیز شناخته شده بود و تقریباً مشابه آیین بودا، به معنای رهایی از چرخه تولد و مرگ را در برداشت، در آیین بودا اهمیت ویژه ای یافت. این اهمیت شاید از این جهت بود که بودا اصولاً کارش را با نیل به نیروانا آغاز کرد و تمام وجهه همت خویش را صرف آن کرد. از طرف دیگر نگرش خاص بودایی به عالم، برهمن و «خود» و تفسیر خاصی که از این واژه داشت، آیین بودا را در معرض اتهام به نوعی پوچ‌گرایی می‌کرد در آیین بودا اصطلاح دیگری وجود نداشت که بتواند به عنوان غایت سلوک انسان مطرح گردد. این نکته به این واژه مخصوصاً در آیین بودای اولیه اهمیت ویژه ای بخشید، به صورتی که اصولاً جزو واژه های کلیدی این دین گردید و بدون قرینه، نشانگر یکی از ابعاد آیین بودا گشت.

### حقیقت نیروانا

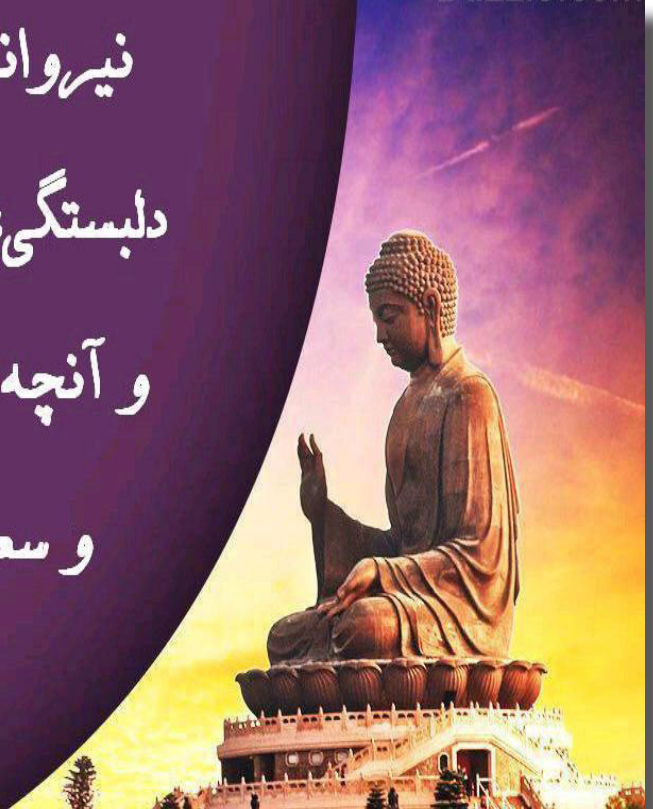
مفهوم نیروانا هر چند که نزد هندیان قبل از بودا نیز شناخته شده بود و تقریباً مشابه آیین بودا، به معنای رهایی از چرخه تولد و مرگ را در برداشت، در آیین بودا اهمیت ویژه ای یافت. این اهمیت شاید از این جهت بود که بودا اصولاً کارش را با نیل به نیروانا آغاز کرد و تمام وجهه همت خویش را صرف آن کرد. از طرف دیگر نگرش خاص بودایی به عالم، برهمن و «خود» و تفسیر خاصی که از این واژه داشت، آیین بودا را در معرض اتهام به نوعی پوچ‌گرایی می‌کرد در آیین بودا اصطلاح دیگری وجود نداشت که بتواند به عنوان غایت سلوک انسان مطرح گردد. این نکته به این واژه مخصوصاً در آیین بودای اولیه اهمیت ویژه ای بخشید، به صورتی که اصولاً جزو واژه های کلیدی این دین گردید و بدون قرینه، نشانگر یکی از ابعاد آیین بودا گشت.

معنای لغوی نیروانا، حاکی از آن است که انسان در وصول به این مرحله چیزی را از دست می‌دهد و از این رو دارای معنای سلبی است. در معنای اول که بیشتر مورد توجه است، گویا آتشی در وجود انسان شعله ور است و با نیل به نیروانا این آتش خاموش می‌شود. تأکید بعضی از فرقه های بودایی بر اینکه این خاموشی در وجود انسان، به طور مطلق است، آنها را به سوی پوچ انگاری کشانده، به صورتی که در نظر آنان وصول به نیروانا مساوی با نابودی مطلق وجود انسان و زوال همه چیز است. اما برداشت عمومی از این خاموشی همان از بین رفتن تشنگی در وجود انسان است که بنابر آیین بودا منشأ تولد دوباره است. معنای دوم نیز بر روگرداندن دلالت دارد که از لحاظ ارزشی منفی تلقی می‌گردد. از این رو، هم معنای اول سلبی است، زیرا انسان در وجود خویش چیزی را از دست می‌دهد و هم معنای دوم، چون روی گرداندن و پشت کردن را در بردارد. بدین ترتیب هر دو معنی متضمن از بین رفتن و نابودی چیز خاصی در وجود انسان است که دل‌بستگی او را به دنیا و امور دنیوی از بین می‌برد. از این جهت نیروانا دارای معنای سلبی و زائل شدن و از بین رفتن چیزی در وجود انسان است که از ارزش منفی برخوردار است و انسان سالک باید با تلاش و کوشش آن را از بین ببرد.

### مفهوم نیروانا نزد هینه یانه

آیین بودای اولیه را باید در سایه متون مقدس اولیه شناخت، زیرا در آن مرحله هنوز مکتب‌ها و نظریه پردازی های بودایی شکل نگرفته بود. محققان برای نیروانا در متون اولیه بودایی دو خصلت برشمرده اند اول اینکه این متون از بحث های فلسفی در این رابطه به دورند و صرفاً از منظری عملی، یعنی نجات از رنجی که نوع انسانی درگیر آن است به آن پرداخته‌اند. نیروانا نقطه مقابل رنجی است که انسان می‌برد و با نیل به نیروانا که این رنج از بین می‌رود. دومین خصلت این

# نیروانا وضعیتی است که در آن آتش دلبستگی، نفرت و جهل خاموش می شود و آنچه باقی می ماند تجربه ی آرامش و سعادت است.



است که از نیروانه بیشتر با تعبیرات منفی ای همچون خاموشی، نابودی تشنگی، نیامیخته یا نامشروط، بی علاقگی و نابودی توهم یاد کرده اند، البته در نیکایه ها و فنون مکتب ابی درمه، تعبیرات مثبتی همچون خوشی، آرامش، بهجت و ساحل دیگر (قلمروی متعالی) نیز مطرح هستند. برخلاف آنچه از عبارت بالا ظاهر می شود و نیز بعضی محققان این تصریح که مسئله نیروانه در متون اولیه بودایی، یعنی کانون پالی به دو شکل مطرح شده است و در بعضی کتاب ها به جنبه مثبت پرداخته اند که بیشتر شاعرانه است و در کتاب هایی که بحث فلسفی می کنند به جنبه های مثبت پرداخته اند، با مراجعه اجمالی به کتاب های کانون پالی در می یابیم که این دو جنبه، یعنی مثبت و منفی به هم آمیخته اند. به عبارت دیگر نیروانه از دو جنبه برخوردار است؛ یکی منفی و دیگری مثبت. سالک با تحقق جنبه منفی، یعنی با ترک و نابودی تشنگی و خاموشی شهوات در وجودش به یک جنبه مثبت دست می یابد که همان آرامش و بهجت است. از این رو هیچ تناقض ظاهری ای بین جنبه مثبت و منفی نیروانه وجود ندارد. ذمه پده که یکی از کتاب های حوزه پالی است، به هر دو جنبه نیروانه پرداخته است. این کتاب گاهی آن را از سنخ فروپاشی می داند و انسان به نیروانه رسیده را همچون زنگی پوسیده تفسیر می کند که هیچ صدایی از آن در نمی آید و قابلیت هیچ کاری را ندارد؛ و گاهی از سنخ قطع دلبستگی؛ و گاهی آن را به گونه ای وصف ناپذیر معرفی می کند. اما جنبه های مثبت نیروانه نیز در آن کم نیست و نیروانه را مکان غیرقابل تغییر، جاودانگی، مکان آرام، خوشبختی بزرگ و علم و معرفت حقیقتی معرفی کرده است. گاهی علم به اینکه هنگام مرگ هیچ کمکی به انسان نمی رسد و گاهی علم به اینکه عطش بدترین بیماری ها است و گاهی علم به چگونگی پدید آمدن و نابود شدن عناصر بدن، از مصادیق این علم معرفی شده است. در سوتره نیپایه نیز وضعیت همین گونه است و گاهی از نیروانه به انزوا، زوال، نابودی دلبستگی ها، آزادی از بنیاد وجود، خالی شدن از هوا و هوس و نابودی امیال تعبیر شده است. از طرف دیگر تعبیرهای مثبتی همچون خوبی متعالی، نهایت خلوص، قلمرو فناناپذیر، جایگاه ایمنی، مکان آرام و شناخت بدی آنگونه که هست، نیز در این کتاب مطرح است.

## تحول رهرو در نیل به نیروانه

آنچه مهم است شناخت حقیقت نیروانه است؛ به این معنا که جایگاه نیروانه در عالم چیست؟ این امر با شناخت مشروط و غیرمشروط در نزد هینه یانه قابل فهم است. می دانیم که تغییر و علت در آیین بودا از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. هر آنچه نپاینده و در حال تغییر است هم رنج زا و هم دارای علت خاصی است، یعنی وجودش مشروط به وجود چیزهای دیگر است. وجود مشروط عبارت است از: پنج بخش دلبستگی، یعنی کالبد، احساس، ادراک، حالات جان و دانستگی که ارتباط چهار بخش اخیر که روی هم به «نام» معروف شده اند، با کالبد که شکل نامیده می شود، بدین گونه وصف شده است: احساس ها تأثرات حسی اند، یعنی تماس های عضوهای حسی با موضوعات جهان بیرون از حس. وقتی مغز این تأثرات را بگیرد و در سر حس کننده منعکس کند، آنها را ادراک می خوانند. این ادراکات واکنش هایی در انسان ایجاد می کنند که بودا آنها را روی هم حالات جان یا نمودهای روانی خوانده است، یعنی اندیشه ها، آرمان ها، تمایلات، حالات و مانند اینها و صفات مشترکشان این است که می خواهند واقعیت یابند و به سوی این هدف در شتابند. پس در واژه حالات جان معنای نیت نیز هست، یعنی نیت واقعیت بخشیدن به این اشتیاق ها و تصورات. سرانجام دانستگی یا بخش پنجم، عنصری گردآورنده است که حالات جان، یعنی نمودهای روانی، را گرد می آورد و زیر تأثیر آنها قرار می گیرد و حتی ساخته آنها است.

منابع :

بررسی تطبیقی فنا و نیروانا در آموزه های بودا، کارلوس کاستاندا و مولانا، ضیایی، عبدالحمید  
مفهوم نیروانه در آیین بودا، ترجمه علیرضا شجاعی  
دائرة المعارف طهور، مکاتب هینیانه و مهاییانه بودایی، مفهوم نیروانه  
همان

نویسنده :  
مجید نجفی

کارشناسی الهیات و معارف اسلامی  
Majidnajafi73@yahoo.com



# حقیقت سوی به پیش

گفته اند، ما بالبداهه هستیم، اما چه بداهتی؟! بداهتی که گویی از دل نظری<sup>۱</sup> بلند شده است. ظن، تمام وجودم را فرا گرفته، اصلا چه بسا وجودی داشته باشم. هیچ کس سراغم را نمی گیرد، حتی بسیطه<sup>۲</sup> (پسر اول هل) دیگر سوال از وجودم نمی کند. حتی مرکبه<sup>۳</sup> (پسر دوم هل) دیگر نمی پرسد آیا می خندی یا نه؟ آری چنین است، وجود ما بی ارزش شده. آری اینجا بین همه چیز و همه کس فرق می گذارند. همان بهتر بود عدم باشیم؛ خوشا به حال عدم! خوشا به حال عدم زیرا تمایزی بین آنها نیز نیست. ما نه از وجودمان بهره برده ایم و نه عدم بودیم که فرق بین این چیزها را نفهمیم. کاش حداقل عدم مضاف بودیم که هم حظی از وجود می بردیم و هم فرقی را متوجه نمی شدیم. پرس و جو کردم و تنها راه نجات از این شک را اعتقاد جازم مطابق با واقع معرفی کردند، اما غافل از اینکه پیدا کردن این شخص کاری بس دشوار بود. با خود عهد کردم تا نفهمم واقعیتهای هست یا نه، و تا ندانم چیستم دست از یافتن بر ندارم. به راه افتادم تا مجهول خود را معلوم کنم که صدای داد و بیداد و شلوغی جمعیت را مشاهده کردم. جلوتر که رفتم دیدم قضیه شرطیه منفصله<sup>۴</sup> با عصیانیت تمام می گفت: ای حضار این فرد می گوید که برادر من نیست؛ می گوید که از نوع ما نیست؛ می گوید که ما باهم فرق داریم. حال سوال من این است که فرق بین من و او چیست؟ شما قضاوت کنید. در همین حین قضیه مردهالمحمول<sup>۵</sup> که از سخنان قضیه شرطیه منفصله کاسه صبرش لبریز شده بود گفت: ای مردم، به وحدت مطلقه قسم من با او فرق می کنم، اما گرچه اشتراک فراوانی داریم. ناگهان صدایی از بین جمعیت آمد و گفت: من که تفاوتی بین شما نمی بینم، تو خود بگو چه فرقی با آن داری؟ تمام جمعیت هیاهو کنان از سوال این شخص به وجد آمدند و منتظر پاسخ قضیه مردهالمحمول شدند. اما قضیه مردهالمحمول وقتی این سخن را شنید، از پاسخ آن عاجز ماند و سکوتی بهت آور او و جمعیت را فرا گرفت. به راستی که نه تنها خودش بلکه همه از پاسخ عاجز ماندند

فردی از بین جمعیت گفت: «پس معلوم شد که فرقی بین شما نیست و شما از یک چیز می باشید». افراد دیگر هم پیچ پیچ کنان سخنان آن فرد را تایید می کردند و در همین هنگام بود که فردی با متانت خاصی بدون مقدمه لب به سخن گشود و گفت: قضیه مردهالمحمول از نسل حمل می باشد که نسل اتحاد و هوهویت است و از تبار انقسام می باشد؛ ذاتش، تقسیم را رسانده و دربردارنده این است که بچه هایش همگی باید موجود باشند<sup>۶</sup> وگرنه خود دیگر موجود نیست. ولی قضیه شرطیه منفصله از نسل شرط می باشد و از تبار عناد و انفصال است؛ ذات او تنها عناد را می رساند و حتی با وجود نداشتن بچه هایش می تواند موجود باشد.

در این میان فردی که ملحد بود با هیجانی ستودنی گفت: به معدوم مطلق قسم که حق همین است. جمعیت داد و بیداد کنان خوشحالی کرده و آن فرد در حالی که مردم غرق در هیجان بودند به راه خود ادامه داد. با خودم گفتم اگر این فرد اتوانست این مشکل را حل کند، حتما قادر به حل مجهولات من هم می باشد

دوان دوان به سمتش رفته و گفتم: ای غریبه تو کیستی؟ شخص غریبه با همان متانت خاص خود گفت: حال فکر کن بدانی کیستم خب به چه کارت می آید

گفتم: من مجهولاتی دارم که بس مرا آزرده و گویا شما توانایی پاسخ به آن را داشته باشید

شخص غریبه: بگو ببینم دنبال چه می گردی؟ گفتم: جز حقیقت، هیچ نمی خواهم که گویا تنها کسی که از حقیقت مطلع هست و می داند کجاست اعتقاد جازم مطابق با واقع است شخص غریبه: اسم من یقین به معنی اعم<sup>۷</sup> است یا همان که شماها می گویند، چه بود؟ اعتقاد جازم مطابق با واقع؟ درست گفتم؟

من که از شدت خوشحالی زبانم گرفته بود گفتم: آری، آری، درست گفته ای! به راستی که تو یقین به معنی اعمی<sup>۸</sup>؟؟

شخص غریبه: آری من یقین به معنی اعمم، و نام پدرم یقین<sup>۹</sup> است. اما من از هرچیزی با خبر نیستم و اشتباه و احتمال خلاف در من وجود دارد، زیرا من در حقیقت نامم، مطلق اعتقاد جازم است؛ گویا که تو من را با برادرم اشتباه گرفته ای، چرا که او تنها از حقیقت خبر دارد

با تعجب گفتم: برادرت؟ یعنی تو اعتقاد جازم مطابق با واقع نیستی؟ اصلا بگذریم، من به دنبال مجهولات خود می باشم و آیا برادرت در این راه می تواند به من کمک کند؟

شخص غریبه: آری، برادرم که نام آن یقین به معنی اخص<sup>۱۰</sup> هست. او از همه چیز با خبر است پیش او برو تا مجهول تصدیقی تو را معلوم کند به راه افتادم تا مسیری که یقین به معنی ااعم گفت را پیدا کنم. بعد از طی یک مسافت طولانی و طاقت فرسا به کلبه ای رسیدم. همانی بود که به دنبالش بودم. گویا غیر از من سه نفر دیگر پشت درب آن منتظر کسی بودند. جلوتر رفتم و پرسیدم: اینجا کلبه یقین به معنی اخص است؟

گفتند: بله درست آمدی منتظر باش. در همین حین شخصی در را باز کرد و ما را به داخل کلبه برد و گفت: صبر کنید پدرم الان می آید. آنقدر که کلبه شلوغ بود صدایش را به خوبی نمی شنیدم. در همین بحبوحه فردی بسیار زیبارو به سمت ما آمد و گفت: ای اهل چرای و پرش! خیلی خوش آمدید. من یقین به معنی اخص هستم و این ها همه خانواده من می باشند. تمامی افراد خانواده سریعا دور یقین به معنی اخص جمع شدند و یقین به معنی اخص بدون هیچ مقدمه ای شروع به معرفی آنها کرد: این شش نفر جلویی فرزندان من هستند که نام هایشان به ترتیب عبارتند از: اولیات<sup>۱۱</sup>، که فرزند اصلی من<sup>۱۲</sup> و همچنین مشاهدات، تجربیات، متواترات، حدسیات و فطریات که فرزندان ناتنی من هستند و این هفت نفر دیگر که به ترتیب از راست به چپ عبارتند از: مظنونات، مشهورات، وهمیات، مسلمات، مقبولات، مشبهات و مخیلات که از اقوام دور ما می باشند که در جد خود یعنی قیاس حکیم<sup>۱۳</sup> مشترکیم. حال نیز شما مهمانان عزیز خود را معرفی کنید

من که از این همه حوصله و وراچی های یقین به معنی اخص خسته شدم گفتم: من اگر می دانستم که چه چیز هستم و هدفم چیست و به دنبال چه هستم که به سراغ شما نمی امدم ای پیر مرشد. من به دنبال حقیقتم و طبق آنچه را که می دانم شما از این که حقیقت کجاست مطلع هستید حال به سراغ شما امدم تا حقیقت را بیابم

یقین به معنی اخص: یعنی شما فکر می کنید که حقیقت شخص خاصی هست که با دیدن آن همه مجهولات شما را پاسخگوست؟

یکی از آن سه نفری که پریشان حال بود گفت: آری، آری! به راستی که او همه چیز را می داند و هر کذبی را نمایان می سازد. یقین به معنی اخص: شماها در چیستی حقیقت هم به خطا رفته اید؛ او که شخص خاصی نیست که به دنبالش روید. فرد پریشان حال: یعنی چه؟ اصلاً شما بگو حقیقت چیست؟

یقین بمعنی الاخص: حقیقت علم به احوال موجودات است از آن جهت که وجود دارند، از آن جهت که خودشان هستند نه نمود چیز دیگری. یا اینکه خودشان از آن جهت که خودشان هستند خودشان هستند و هیچ نیرنگی و هیچ فریبی در خود ندارند و هر چه بینی جز صدق و حقیقت ندیده ای.

من که دیگر نمی توانستم تحمل کنم گفتم: چطور می شود به حقیقت رسید؟

یقین به معنی اخص: کاری بس دشوار است اما حال که مشتاق هستید همین مسیری که آمدید به طرف بالا بروید به جایی خواهید رسید که این طرف ما را به آن طرف با زنجیر بهم وصل کرده اند. به آن طرف زنجیر بروید کمی جلوتر از آن کاخی را خواهی دید که تمام پاسخ هایتان در آنجاست.

گفتم: بسیار بسیار سگزارم و با خداحافظی از خانواده یقین به معنی اخص راهی مسیر مورد نظر شدیم.

پس از چند روز متوالی به زنجیر مذکور رسیده، زنجیری بسیار بزرگ که گویی این طرف زانده ای به آن طرف هست که اگر پاره شود این طرف به ناپودی خواهد رفت. به هر سختی ای که بود از زنجیر عبور کرده و به آن طرف رسیدیم. هوا بسیار سرد و ضجر آور بود و تاب تحمل چنین چیزی را نداشتیم. هر چه زودتر خودمان را به کاخ مذکور رساندیم. در عظمت این خانه همینقدر بگویم که آنقدر بزرگ بود که حد و قیدی نداشت. به نزدیک در خانه که رسیدیم شخصی بسیار نورانی و درخشان که با دیدن او اذیت می شدم در را باز کرد. گویا که منتظر ما بود و ما را به داخل دعوت کرد. درون خانه نوری بود که می تابید و زیبایی بود که نمایان می شد. همینطور که ما محو جلوه و عظمت این کاخ و اشخاص درونش بودیم، سکوت همه جا را فرا گرفت و شخص نورانی و پر فروغی شروع به سخن گفتن کرد:

من نامم وجود است و اصالت، علیت، وحدت، شیئیت، تشکیک، بساطت، عینیت و غیر ذلک را که می بینی خانواده ام می باشند.

گفتم: متشکرم ولی سوال من با معرفی کردن خانواده تان حل نمی شود. شما که می گویند حقیقت را می دانی، بگویند بینم ما سه نفر چه هستیم؟ یا اصلاً ما تحقق داریم یا نه؟ در خوابیم یا بیداریم؟ معدومیم یا موجود؟

وجود: اولاً اینکه تنها، حقیقت ما هستیم و هر چیزی که به مانند ماست؛ و اما تو خود ماهیت هستی، ماهیت به شرط شی<sup>۱۳</sup> و نام معروف دیگرش ماهیت مخلوطه و آن دو نفر کنار تو هم ماهیتند اما یکی ماهیت به شرط لا<sup>۱۴</sup> که نام دیگرش ماهیت مجرد و دیگری ماهیت لا به شرط<sup>۱۵</sup> است و نام دیگر آن ماهیت مطلقه. حقیقت همین است که می بینی ما حقیقتیم؛ البته نسبت به شما، زیرا که دست بالا دست بسیار است. هستی و تحقق شما به خاطر ماست. شما تنها در سایه من (وجود) و خانواده ام است که تعیین می یابید و اینکه هر چیزی را که می بینی جزئیت پیدا کرده و هستی دارد، در سایه اتحادی است که با ما (وجود) بسته است. من و خانواده من برای اتصاف به موجودیت نیاز به واسطه در عروض ندارند و تحقق ما نیاز به یک وجود دیگری که به ما ضمیمه شود نیست زیرا که خود وجودیم بر خلاف غیر ما (غیر وجود). شماها برای تحقق نیاز به ما دارید، البته هر کدامتان به یک نحوی، زیرا که قابلیت ها متفاوت است. هر آن چه که دارید از ما دارید و اگر به ما متصف شوید واقعیت پیدا می کنید و لاغیر. به بیان دیگر آن چیزی که مطابق با واقع است، ما و مانند ما می باشد زیرا که خود عین واقع ایم. البته نسبت به شما و گرنه که دست بالا دست بسیار است. واقعیت اشیا مصداق بالذات ما می باشند و ما همان هستیم که می بینی و هیچ فریبکاری در میان نیست. باز این را هم بگویم که دست بالا دست بسیار است.

من که از سخنان وجود مات و مبهوت مانده و این همه مدت برای خود وجود مستقل و پرابهتی را تصور می کردم، با فرو ریختن تمام اعتقادات و اینکه تمام مجهولاتم معلوم شد، بدون خداحافظی و با حالت حیران و درماندگی از کاخ وجود بیرون آمده و با ناامیدی به آن طرفی که تعلق داشته برگشتم.

چه بی حد هایی را برای خود تصور می کردم، غافل از آنکه خود عین حد و حدودم ...!

منابع:

۱. درمقابل بدیهی.
۲. هل بسیطه قضیه ای است که محمول در آن وجود است و لذا مفاد چنین قضیه ای اصل ثبوت و تحقق موضوع است مانند قضیه فرشته موجود است.
۳. هلیه مرکبه قضیه است که بیانگر وصفی از اوصاف موصوف و حکمی از احکام آن است مانند فرشته معصوم است.
۴. قضیه ای است که نسبت بین اجزا آن عناد و انفصال است، حتی اگر اقسامش موجود نباشد باز هم صادق خواهد بود، زیرا مفادش تنها این است که بگوید این دو با هم جمع نمی شوند. به عنوان مثال وقتی می گوئیم موجود یا واجب است یا ممکن مفادش این است که نه هر دو با هم جمع می شوند و نه هر دو رفع می شوند، بلکه موجود یا باید واجب باشد یا ممکن و ارتفاع آن محال است.
۵. قضیه حملیه ای است که محمول در آن مرد بین دو یا چند چیز است. نسبت در قضیه مردد المحمول، نسبت اتحادی و هویت است و فقط تقسیم را می خواهد نشان بدهد و تمام اقسام آن باید در خارج باشد. مثلاً وقتی در مقام تقسیم می گوئیم (( موجود یا واجب است یا ممکن)) به منزله آن است که بگوئیم: ((موجود به واجب و ممکن منقسم است
۶. منظور این است که همه اقسامش باید در خارج موجود باشد بر خلاف قضیه شرطیه منفصله که صدقش منوط به وجود افرادش نیست
۷. مطلق اعتقاد جازم یا قطع پیدا کردن به چیزی.
۸. قطع و قول جازم
۹. اعتقاد جازم مطابق با واقع خلاف آن ممتنع و تناقض امیز است.
۱۰. قضیه است که تصور صحیح موضوع و محمول و نسبت بین آنها کافی است تا عقل بتواند این قضایا را تصدیق کند. مانند اجتماع نقیضین محال است.
۱۱. زیرا به عقیده نگارنده تنها اولیات قضایا یقینی هستند و مابقی یقینی نبوده و از مقسم یقینیات خارجند.
۱۲. قولی مرکب از چند قضیه است به گونه ای که پذیرش آن به ناچار ذهن انسان را به پذیرش قول دیگری به عنوان نتیجه وادار می سازد.
۱۳. ماهیت از آن جهت که همراه و مقارن است باعوارض و خصوصیات گوناگونی که به آن ملحق می شوند.
۱۴. ماهیتی که به تنهایی در نظر گرفته می شود و فقط در ذهن قابل تصور است.
۱۵. ماهیتی که نه مشروط به مقارنت با چیزی شود و نه مشروط به عدم مقارنت با آن.

امیر نظرپور

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی

Akhanbygy@gmail.com



## برترین

## فلسفه غرب

## دانشگاه های

## دنیا زیبایند واغواگر

مطهره جاویدی  
دانشجوی کارشناسی ارشد  
فلسفه غرب  
Jim.rahgozar@gmail.com

## دانشگاه نیویورک NYU

آدرس سایت اصلی دانشگاه : [www.nyu.edu](http://www.nyu.edu)

آدرس گروه فلسفه : [as.nyu.edu/philosophy.html](http://as.nyu.edu/philosophy.html)

رتبه دانشگاه نیویورک در رشته های گوناگون فلسفه:

متافیزیک: اول جهان / فلسفه ذهن: اول جهان / معرفت شناسی: دوم جهان /  
فلسفه حقوق: دوم جهان / اخلاق: دوم جهان / فلسفه زبان: دوم جهان / فلسفه  
منطق: سوم جهان / فلسفه فیزیک: هفتم جهان / فلسفه علم: ده جهان  
دانش آموختگان مشهور: مارتین اسکورسیزی- وودی آلن آدام  
سندلر و ...

دیوید چالمرز: از معروف ترین اساتید فلسفه جهان که حوزه  
تحقیقاتی او فلسفه ذهن و فلسفه زبان و معرفت شناسی و متافیزیک است .  
کامه آنتونی آریا: استاد فلسفه قانون. موارد تحقیقاتی او شامل فلسفه  
سیاسی و فلسفه نژاد و نظریه های تصمیم گیری .  
پل بوقوسیان استاد فلسفه است که زمینه تحقیقاتش فلسفه زبان و  
فلسفه ذهن و معرفت شناسی است .  
لینک دسترسی به اطلاعات و ایمیل اساتید :

<http://as.nyu.edu/philosophy/directory/faculty.html>



برای یک پزشک شاید مهم نباشد کجا و چطور درس میخواند و اساتیدش کیا هستند و چندتا مقاله دارن، چون اگه پزشک خوبی باشه حتی اگه تو کوچکترین دانشگاههای کشورم درس خونده باشه نیازی نیست سر در مطبش اینو بنویسه اولی برای ما بچه های علوم انسانی دانشگاه و مقاله و استاد همه آینده مون رو تشکیل میده و هر سال برای بدست آوردن رده بالاتر با هزار دردسر براش مبارزه میکنیم. البته اگه رشته مورد علاقه مون رو بخونیم اولی به چیز هست که بین تمام دانشجویهای ایرانی یکسانه. اونم رفتن به برترین دانشگاههای جهان تو رشته خودمون. خیلی ها هرشب با همین فکر میخوابند و بیدار میشوند که شاید به روزی بتونن از ایران بروند. بروند جایی بهتر از اینجا! جایی که من نامش را «بهشت آکادمیک» میگذارم. اما مسئله همه آنها شناخت دانشگاه های برتر و شرایط گرفتن بورس و... است که ما تو این مقاله میخوانیم بهش بپردازیم. همیشه انتخاب کردن کار سختی بوده اما وقتی صحبت از ترک شهر یا کشور میشه بحث خیلی فرق میکنه! سالهای زیادیه که تو کشور ما یک دانشجو میدونه برای تحصیلات تکمیلی ممکنه مجبور بشه رنج دوری و دل کندن از خانواده رو به جون بخوره، مخصوصا اگه قرار بر این باشه که به دانشگاه های برتر کشور بره حتی حاضره هزینه های زیادی رو پرداخت کنه تا در آخر روی برگه فارغ التحصیلی اش اسم یکی از دانشگاه های برتر کشور بخوره. تمام این موارد برای دانشجویی که تصمیم داره خارج از کشور درس بخونه چند برابر صدق میکنه. در دو حالت پیش میاد که دانشجویها حاضرند در دسر های مهاجرت رو به جون بخورن: یکی وقتی نتونن از پس کنکور بر بیان و دیگری زمانیکه دانشجوی خوبی هستن و به پیشرفت های روزافزون فکر میکنن. همه ما چه در حالت دوم و چه برای چاپ مقاله حتما این سوال برامون پیش اومده که کدوم دانشگاه ها در رشته ما رتبه های اول جهان رو دارن و در چه زمینه هایی ژورنال دارن و... این متن قصد داره کمکتون کنه تا پاسخ این سوالاتتون رو بگیرید .

دانش آموختگان مشهور : استیون هاوکینگ - توماس هابز - آدام اسمیت - بیل کلینتون - بی نظیر بوتو - مارگارت تاچر - دیوید کامرون - رابرت هوک  
 دانشکده فلسفه آکسفورد سالانه جوایزی مثل جایزه جان لاک در روانشناسی و داندز اسکوتوس در فلسفه قرون وسطی و... را برای ترغیب  
 دانشجویان خود قرار میدهد تا از این راه رقابت را بین آنها بالا ببرد و این یکی از عوامل برتری این دانشگاه است .  
 مدیر گروه: ادوارد هارکورت که دانشیار است و در زمینه اخلاق و روانکاوی فلسفی و ویتگنشتاین کار میکند .  
 معاون مدیر گروه : کریس تیمیسون استاد فلسفه فیزیک و فلسفه علم .  
 مدیر مطالعات تکمیلی: راجر کریسپ استاد فلسفه اخلاق است که در زمینه فلسفه باستان و فلسفه سیاسی و اخلاق عملی است .  
 لینک مشاهده اطلاعات اساتید آکسفورد : [www.philosophy.ox.ac.uk/faculty-members](http://www.philosophy.ox.ac.uk/faculty-members)



ژورنال های فلسفی دانشگاه آکسفورد : [www.academic.oup.com/journals](http://www.academic.oup.com/journals)

۱. ذهن: که جزوه برترین مجلات جهان نیز هست و سالانه ۶۰۰ مقاله به این مجله ارسال میشود که فقط تعداد اندکی موفق میشوند در چاپ این فصلنامه حضور یابند. این مجله به تمام موضوعات فلسفی که در حیطه خود باشد میپردازد .
۲. مونیست: یک مجله خاص فلسفیست که بیشتر پیرامون فلاسفه آمریکایی میگردد .
۳. پزشکی و فلسفه: پیرامون نگرانی های زیستی در جهان و فلسفه پزشکی است. این مجله به مطالعات بالینی پیرامون فلسفه پزشکی مانند: کشف ماهیت مفاهیم سلامت و بیماری میپردازد .
۴. آنالیز: متخصص چاپ مقالات کوتاهی است که صرفا به موضوعات فلسفه تحلیلی میپردازد و تاریخ فلسفه و فلسفه قاره ای را شامل نمیشود .
۵. انجمن ارسطویی: از قدیمی ترین و معتبرترین مجلاتی است که شامل تمام زمینه های فلسفی از جمله معرفت شناسی و فلسفه ذهن و اخلاق و تاریخ فلسفه غرب و سنتهای فلسفی است .
۶. فلسفه ریاضی: مجله آنلاین است و به طور خاص به فلسفه ریاضیات و محاسبات میپردازد .
۷. فصلنامه فلسفی: به عموم مباحث فلسفی میپردازد .
۸. زیباشناسی بریتانیا: در مبحث زیبایی شناسی و فلسفه هنر فعالیت دارد .
۹. مجله بریتانیایی فلسفه علم: بهترین کارها را در زمینه فلسفه علم منتشر میکند و جزو پیشرو ترین مجلات فلسفه علم در جهان است. این مجله در تمام زمینه های فلسفه علوم متنوع کار میکند .
۱۰. مجله عدالت بین المللی: با هدف ترویج بازتاب عمیق در مشکلات جدید مواجه با قوانین بین الملل فعالیت میکند. عمده کارها از زاویه قانون و فقه حقوقی و جرم شناسی و فلسفه کیفری و تاریخ نهادهای قضایی جهان است .
۱۱. کلیسا و دولت: که جزو مهم ترین موضوعات تاریخ غرب است. در زمینه مطالعات تاریخی، فلسفی و قانون اساسی و علمی پیرامون حوزه دین مسیحیت و دولت و ارتباط این دو است .
۱۲. حقوق بین الملل آمریکا: شامل مباحث انتقادی راجع به مبانی اخلاقی قانون و نظامهای حقوقی و بررسی موضوعات کنونی در اخلاق و فلسفه حقوق و یا فقه و نظریه های قانونی است .





مدیر گروه : پروفیسور مایکل اسمیت  
 نماینده وزارت : جان برگرز، او استاد فلسفه است .  
 مدیر تحصیلات تکمیلی : هندریک لونز  
 استاد فلسفه در مرکز ارزش های انسانی: الیزابت هارمن  
 دانش آموختگان مشهور : میشل اوباما - ریچارد فاینمن - جان اف کندی -  
 اریک اشمیت - رابرت ونچوری

**دانشگاه راتگرز در نیو جرسی آمریکا :**



مدیر گروه :دین زیمرمن ، زمینه فعالیت فلسفه دین و متافیزیک  
 مدیر مطالعات تکمیلی: جانانان شفر، زمینه فعالیت او متافیزیک و زبان و معرفت شناسی است .  
 معاون آموزشی: ساسانا اسپیلین برگ ، او در زمینه معرفت شناسی و فلسفه ذهن و فلسفه زبان کار میکند.  
 گروه فلسفه راتگرز برنامه های تحقیقاتی زیادی پیرامون مسائل مختلف فلسفی دارد، مثل: فلسفه علم، تاریخ فلسفه غرب، متافیزیک و معرفت شناسی و فلسفه زبان و فلسفه ذهن و ...  
 این دانشگاه سالانه کنفرانس علمی در باب معرفت شناسی برگزار میکند .  
 ولی تنها کسانی میتوانند در آن شرکت کنند که حداقل ۱۰ سال از اخذ دکترای آنان گذشته باشد و در آخر تنها کسانی که بهترین مقالات را ارائه دادند میتوانند مقاله خود را در دانشگاه راتگرز ارائه دهند و جایزه ۱۰۰۰ دلاری برای سفر و اقامت در دوران کنفرانس دریافت کنند .  
 و البته کنفرانسهای متعددی هم با همکاری دانشگاه های دیگر هر سال انجام میشود مثل کنفرانس حافظه که با همکاری دانشگاه نیویورک امسال انجام میپذیرد .

**دانشگاه هاروارد :**



هاروارد کنفرانس های زیر را ارائه میکند  
 MIT فلسفه: یک کنفرانس فلسفی سالانه برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی  
 نفوذپذیری شناختی درک  
 روانشناسی و اخلاق  
 رفاه و اخلاق اقتصادی  
 اطلاعات کامل بقیه کنفرانسها در لینک زیر:

<http://www.hbs.edu/faculty/Pages/seminars-and-conferences.aspx>



**دانشگاه ییل :**

**سایت اصلی :** [www.yale.edu](http://www.yale.edu)

**گروه فلسفه :** [philosophy.yale.edu](http://philosophy.yale.edu)

ظاهرا این دانشگاه ژورنال فلسفی ندارد ولی کنفرانسهای فلسفی متعددی دارد از جمله :  
کنفرانس حقیقت و زیبایی  
فلسفه ابتدایی مدرن  
متافیزیک و معناشناسی  
ایدئولوژی  
فلسفه تجربی از طریق تاریخ که با همکاری NYU برگزار میشود .  
فلسفه و زندان انبوه  
لینک دسترسی به کنفرانسهای دانشگاه ییل :

[www.philosophy.yale.edu/search/node/conference](http://www.philosophy.yale.edu/search/node/conference)



**دانشگاه پیتسبورگ (پترزبورگ) :**

**سایت اصلی :** [www.pitt.edu](http://www.pitt.edu)

**گروه فلسفه :** [www.philosophy.pitt.edu](http://www.philosophy.pitt.edu)

این دانشگاه در رشته فلسفه علم رتبه اول جهان را داراست .  
رابرت براندوم و جان مکدول از بزرگترین فیلسوفان زنده ی  
این دانشگاه هستند .  
این دانشگاه ژورنال فصلنامه فلسفی امریکا را دارد که در آن  
به موضوعات مختلف در فلسفه پرداخته میشود .



**دانشگاه میشیگان ، آن آرپور :**

**سایت اصلی :** [www.umich.edu](http://www.umich.edu)

**دانشکده فلسفه :** [www.lsa.umich.edu/philosophy](http://www.lsa.umich.edu/philosophy)

مدیر گروه: الیزابت اندرسون که از دانشگاه هاروارد فارغ التحصیل شده است. او در زمینه فمینیسم و فلسفه سیاسی و روانشناسی اخلاق کار کرده است .  
پروفسور دونالد مونرو: استاد فلسفه ای که از اساتید معروف جهان است. او در زمینه فلسفه چین در رشته های گوناگونش مثل اخلاق و فلسفه سیاسی چین کار میکند .  
ویکتور کاستون: استاد فلسفه و پژوهشگری بارز در زمینه فلسفه ذهن و متافیزیک در فلسفه باستان که دانشگاههای ییل فارغ التحصیل شده است .  
این دانشگاه سالانه کنفرانس های مختلفی مثل کنفرانس مود غیر انسانی قبل مدرنیته را در اکتبر و کنفرانس صلح در اسلام و کنفرانس فلسفه و علوم انسانی (که این  
کنفرانس توسط انجمن فلسفه اوهایو است) را برگزار میکند و در آن برترین مقالات ارسالی جواز ارائه می یابند و این کنفرانسها پل ارتباطی با دیگر دانشگاه های جهان است که باعث رشد  
دانشجویان این دانشگاه میشود .

با استفاده لینک زیر میتوانید با تمام کنفرانسهای فلسفی این دانشگاه آشنا شوید : [www.thatmarcusfamily.org/philosophy/Amusements/UG\\_Conf.html](http://www.thatmarcusfamily.org/philosophy/Amusements/UG_Conf.html)



دانشگاههای استنفورد، کالیفرنیا جنوبی، کمبریج (دومین دانشگاه برتر اروپا) و نوتردام (رتبه اول جهان در فلسفه دین) هم از دیگر دانشگاههای برتر دنیا هستند. البته مواردی که ذکر شد تنها مطابق با یکی از رتبه بندی های جهانی معتبر میباشد. بر اساس رتبه بندی QS به ترتیب دانشگاه آکسفورد و نیویورک بهترین دانشگاه ها برای سقراطی ها (فلسفه باستان) و سارتی ها هستند.

### شرایط پذیرش:

بعد از بررسی های انجام شده باید گفت که برای گرفتن پذیرش و بورسیه در مقاطع تحصیلات تکمیلی در اکثر دانشگاه های خوب دنیا حداقل امتیاز بالای ۷۵ از ۱۰۰ نیاز است و البته این بستگی به رقبای شما نیز دارد. خاطر نشان میکنم که گرفتن پذیرش در مقطع کارشناسی راحت ترین زمان پذیرش است و در تمام دانشگاه ها شما با ثبت نام و فرستادن ریز نمراتتان و شرکت در کنکور تخصصی رشته مورد علاقه تان (البته نه مثل کنکور ما بلکه برای مثال در رشته فلسفه یک سری سوال وجود دارد که هیچ ربطی به محفوظات شما در این رشته ندارد بلکه تنها سنجشی است برای اندازه گیری میزان هوش فلسفی شما) و بعد از قبولی در کنکور باید به مصاحبه بروید و تمام این مراحل را شما میتوانید در کشور خودتان به صورت آنلاین هم انجام دهید. در مقاطع تحصیلات تکمیلی (ارشد و دکتری) غیر از مقوله زبان (در صورت رزومه خوب شما میتوانید با درخواست آموزش زبان در خود محل تحویل بدون نیاز به مدرک زبان پذیرش بگیرید و در صورت قبولی یک یا دو ترم را در کشور مقصد صرف آموختن زبان کنید که این موضوع در دکتری صدق نمیکند). فرق زیادی در موارد مورد نیاز برای پذیرش وجود ندارد البته در ارشد به خاطر بالاتر بودن تعداد پذیرش ها مسلما میزان احتمال پذیرش برای شما بیشتر وجود دارد.

### موارد لازم برای گرفتن پذیرش و بورسیه:

دانشجویان مسلمان (هر دینی) باید بدانند که آنهایی شانس بیشتر دارند که مقالات و رزومه آنها مربوط به حیطه دین خودشان باشد. برای مثال داشتن مدرک آموزشی اسلامی در دوره تحصیل و یا مثلا قرآن یا داشتن مقالات تطبیقی با فلسفه و یا سیاست و حقوق و اخلاق اسلامی بسیار میتواند به شما کمک کند، زیرا دانشگاه های خوب جهان شما را برای این میخواهند که شما با پیش فرض های حکومتی و دینی خود وارد دوره های آنها شوید تا باعث رشد دیگر دانشجویان شوید (برای مثال دانشجویان مسلمان میتوانند از بورس مسلمانان آکادمی مطالعات اسلامی یا بورس بانک توسعه اسلامی IDB در آکسفورد استفاده کنند که یکی اموری که شما را به دریافت این بورس نزدیک میکند داشتن رزومه مذهبی است. البته سیاسی بودن این گونه بورس ها به خاطر امکانات بالا جای تامل دارد. فارغ التحصیلی از ۵ دانشگاه خوب کشور. البته برای دانشگاه های برتر جهان و گرنه با یک رزومه متوسط هم میتوانید از دانشگاه های ایتالیا و استرالیا پذیرش بگیرید و این کار هیچ محدودیتی ندارد.

مدرک زبان برای دکتری الزامی است که شامل آیلتس حداقل ۷ و تافل حداقل ۲۴-۲۲ و یا هر مدرکی که دانشگاه مقصد آن را بپذیرد (هر دانشگاهی قوانینی متفاوت با دیگران دارد). قابل توجه است که برای تحصیل در ارشد شما میتوانید با یک رزومه خوب تقاضای آموزش زبان در دانشگاه مقصد کنید و یک یا دو ترم اول تحصیل را به آموزش زبان بپردازید ولی برای دکتری داشتن مدرک زبان تقریبا الزام آور است و البته با یک رزومه قوی میتوان میزان اهمیت این فاکتور را کم کرد.

نمره GRE که هر دانشگاهی برای آن نمره خاصی را در نظر دارد.

معدل خوب. زیرا در پروسه پذیرش باید ریز نمرات تمام مقاطع تحصیلی خود را برای دانشگاه بفرستید.

متن فلسفی writing sample. برای سنجش میزان ذهن فلسفی شما. توجه داشته باشید که استفاده از متن طولانی و کلمات سنگین نشانه برتری ذهن فلسفی شما نیست. سعی کنید بدون تکلف طرح های ذهنی خود را بنویسید. آنچه میدانید اهمیت زیادی ندارد. بلکه آنچه مهم است آنچه برای ساخت نظام فلسفی و پژوهشی خود در ذهن دارید و تحلیل آن اهمیت دارد. بیش از هر چیز به نظر می رسد نمونه نوشته باید در زمینه ای باشد که شما در آن مهارت دارید و حداقل یک یا دو استاد در آن دانشکده هایی که اپلای می کنید در آن رشته فعال باشند.

معرفی خودتان SOP. این مورد شامل یک نوشته یک یا چند صفحه ای درباره خودتان است که از علایق شماست. سعی کنید خودتان را شخص راغب و با انگیزه ای نشان دهید.

توصیه نامه که شما باید حداقل از سه استاد فلسفه توصیه نامه بگیرید. بهتر است اساتیدی را انتخاب کنید که شما را میشناسند و کار شما را میبینند. (در این مسیر شرکت در همایشها و ارائه های دانشگاه های بزرگ که اساتید برتر در آنها تدریس میکنند به شما کمک میکند تا از اساتید برتر رشته خودتان در کشور توصیه نامه بگیرید.

رزومه. تمام فعالیتهایی است که نا حال انجام دادید و یا افتخاراتی است که کسب کرده اید. سعی کنید علاوه بر اینکه خود را دانشجوی فعالی نشان دهید، به مقالات خود هم بپردازید. اگر هنوز برای پذیرش اقدام نکرده اید، از همین امروز سعی کنید در ژورنالهای معتبر همان دانشگاهی مقاله چاپ کنید که قصد پذیرش آن را دارید زیرا مقالات ایرانی در باب فلسفه هیچ کدام رتبه بالایی در جهان ندارند و فاقد امتیازات برتر هستند. (نوشتن چند مقاله پربار و نظریه و تحلیل های درست شما را شاید بتواند بدون درخواست اپلای واجد گرفتن بورس از سمت آن دانشگاه کند).

چرا باید رفت؟!؟

یکی از مهم ترین مسائل در ترغیب دانشجویان به سمت برترین دانشگاه های جهان این است که شما بدون اینکه نیاز به سفر باشد میتوانید در طول تحصیلات خود بزرگان رشته خود را در همان محل تحصیلتان ببینید.

وجود بورس هایی که زندگی شخصی و آکادمیک شما را پوشش میدهند.

وجود اساتیدی که روش آنها افزودن محفوظات

شما نیست، بلکه هدف آنها بالا بردن قدرت تفکر شما در تمام رشته هاست. (ما در ایران بالاترین اطلاعات را درباره محفوظات فلسفی داریم ولی فیلسوفی نداریم و این تفاوت ماست با آنها.

وجود باور به دانشجو و احترام به نظر او با وجود

این پیش فرض که شاید این دانشجو روزی بتواند یک فیلسوف و یا استاد بزرگ شود (من بهش میگم اعتماد به نفس آکادمیک.

چرا باید برگشت؟!؟

این روزها از هر ۱۰۰ نقد شاید تنها یک تعریف از کشورمان بشنویم. این که نقد این روزها ذاتا خوب شمرده میشود را هم باید روزی نقد کنیم. بارها شنیده ایم که ایرانی ها کار گروهی یاد ندارند و در همه کارها افراط و تفریط میکنند و کشورمان امنیت مالی و شغلی ندارد و اینجا همه چیز ایراد دارد و آینده شغلی در کشور ما نیست و...

اینکه چقدر این سخنان درست و یا غلط هستند را میگذاریم

برای زمانی دیگر ولی امروز میخواهم از دانشجویان و سایت های معتبر دانشگاه های برتر جهان سخن بگویم. اینکه به گزارش بسیاری از دانشجویان فارغ التحصیل این دانشگاه

ها آینده ای برای رشته فلسفه وجود ندارد و اینکه خانواده های آنان با آمدن آنها به رشته فلسفه مخالف بودند. این

موارد را به راحتی میتوان از صحبتها و شغل فارغ التحصیلان این رشته در ۱۰ دانشگاه برتر جهان در رشته فلسفه پیدا

کرد. البته باید به این موضوع توجه کرد که در تمام جهان خوش فکran و روشنفکران با استعداد به راحتی توانسته اند

در راه رسیدن به آینده کاری روشن بسیار موفق باشند حالا در هر رشته ای. الان مهمترین مسئله این است که رفتن و

یا تنها نقدهای سختگیرانه فقط فرار از یک سری مشکلات است اما راه حل آنها نیست. این را همه ما به خوبی میدانیم

که هر جامعه ای را افراد آن و به خصوص تحصیل کرده ها و جوانان آن میسازند. پس برای رسیدن به ایرانی بهتر این

ما هستیم که باید دست به زانوی خودمان بگیریم. همانطور که در قدیم رشته روانشناسی جزوه رده های پایین علوم

انسانی بود، و امروزه جزو رشته های درآمدزاهای شده است. بقیه زیر شاخه های علوم انسانی هم تا ۱۰ سال آینده جای

خود را در بین مردم ایران پیدا خواهند کرد.

اگر میروید حتما برگردید تا بتوانید به دینی که به گردن هر ایرانی است عمل کنید.

یا حق!





سلام به تو سلام به من و سلام به ما .  
 به تو که مثل من دانشجویی و این همان چیزی است که من و تو را ما کرده است .  
 دانشجویم و دنیای دانشجویی ام را با تمام سختی هایش دوست دارم اما ...  
 وارد دانشگاه میشوم که غیر درختان بیشتر چیزهای اطرافم خاکستری است و چهره هایی که هنوز نصف وجودشان خواب است و پسری که تند تر از همه راه میرود و یا بهتر بگویم میدود تا نکند تاخیر کند .  
 کوله های پر و قیافه هایی که تقریباً هیچ کدامشان چهره فردی را نشان نمیدهد که چون قرار است امروز چیز تازه ای بیاموزد، شاد است!!!  
 از ظاهر خاک گرفته ساختمان دانشکده بگذرم تازه میرسم به راهرویی که عموماً محل ملاقات ماست با اساتیدمان. استادی از روبه رو میاید و در حال حرف زدن با دیگری است. زیر چشمی به من نگاه میکند و مثل اینکه منتظر است من سر خم کنم و اول سلام کنم و البته من هم همین کار را میکنم این شاید طولانی ترین ارتباط برخی اساتید با دانشجویان است . البته مدیر گروه هم راه ارتباطی خوبی با مجموعه اساتید است اما اگر بتوانم پیدایشان کنم. بیشتر اوقات، برگه ای خورده پشت اتاقشان که فلان جلسه و یا فلان کلاس را دارند و حضور ندارند!!!  
 تازه اگر دری به تخته بخورد و حضور داشته باشند و البته کار و مراجعه کننده دیگری نداشته باشند و البته رابطه خوبی با تو داشته باشند حتما میتوانی از ایشان سوالاتت را بپرسی و حتما پاسخی با آرامش خیال و واضح خواهی گرفت ...  
 اساتید و هم کلاسی ها برای یک دانشجو در حیات آکادمیک اش حکم مهمترین پایه ها را دارند .  
 اساتیدی که کلا هیپ وقت نیستند ...  
 یا هستند ووقتی دانشجو می بینند یاد دعوای شب قبلشان در خانه می افتند و این آغاز یک پایان برای تمام افکار جدیدی است که برای بیانش پیش آن استاد رفتی ....  
 اساتیدی که آنقدر تند سخن میگویند که درس دو ترم را همچون سرعت نور در نصف ترم میدهند و پیاده سازی و ویس هایشان بالای خانمان سوزی است برای دانشجو .  
 و استادی که خودش هم نمیفهمد چه درس میدهد و آخر ترم حتما باید یکی از جزواتان را به ایشان بدهید تا نکند یادشان برود چه درس داده اند .  
 و اساتید دقیقی که از نظر علمی پر هستند ولی وقتی پیششان میروی تا بگویی میخواهی برای افکار جدیدت مقاله ای

بنویسی تو را و فکرت را نه تنها نابود میکنند بلکه تو را برای همیشه تاریخ از فکر کردن پشیمان میکنند .  
 آن استادی را یادم رفت که کلا آنقدر یواش صحبت میکند که نصف ترم جزوه ات اینگونه است : ..... و ..... یا ..... حتی اگر ..... و فقط اگر و تنها اگر .....  
 اینها تنها قسمت کوچکی از معضلات یک دانشجوی فلسفه است .  
 درد به همینجا ختم نمیشود ....  
 آنجا بیشتر دردت میگیرد که آنها که همچون بچه های خوب فقط حفظ کردن را خوب بلدند ۲۰ میشوند و سوگولی و استعداد درخشان و تو که فلسفه را با تمام سلولهایت دوست میداری و به دنبال سوالهایت اینجا آمده ای به خاطر اهمیت به کیفیت میشوی ۱۶ .  
 من از دانشگاه به عنوان محفظه فشار و یا مموری جزوه یاد میکنم ... و چه نام برازنده ایست این نام .  
 فریادم را به کجا بگویم شاید این درد آکادمیکم کم شود ؟؟؟؟  
 باید به چه کسی بگویم ؟؟؟  
 به چه کسی بگویم ما برای این وارد تحصیلات تکمیلی شده ایم که ما را نه به عنوان محفظه بلکه به عنوان اساتید آینده تربیت کنید .  
 لطفا!!!!  
 به ما بیاموزید چگونه فکر کنیم ، چگونه سخن بگویم .  
 بگذارید در کلاس باهم مخالفت کنیم و از اینکه با دانشجویان بحث کنید نترسید شاید روزی ثابت شود او راست میگوید !!!!  
 بالا بردن اطلاعات خام ما نه ما را بزرگ میکند و نه شما را . مگر اینجا دبیرستان است ؟  
 خواهش میکنم هنگام سخن گفتن با دانشجو به جنسیت او نگاه نکنید .  
 کاش اساتید هم درس گفتارهای مایکل سندل را میدیدند تا بیاموزند داشتن جزوه ۲۰۰ صفحه ای هنر نیست . هنر کشاندن فلسفه به داخل خیابان های زندگی ماست .  
 شاد باشید و لبخند بزنید . شادی شما به ما انرژی میدهد . البته نه اینکه نصف درس رو به جوک و خاطره بگذرونیم .  
 اگر از ما توقع برترین دانشجو بودن را دارید، خودتان هم برترین استاد باشید .  
 ۴تا تحقیق و ۲تا سمینار در یک ترم سه ماهه به نظرتون فرصتی برای حتی فکر کردن به پایان نامه و یا مقاله را میگذارد ؟؟؟؟؟ مراعات کنید تا ما هم بتوانیم بزرگ فکر کنیم .  
 و ....  
 دانشجو و استاد و رییس و .... همه باید برای بهتر شدن تلاش کنند البته ما هم باید خودمان و اعتماد به نفسمان را جدی بگیریم و بیشتر تلاش کنیم .

زندگی تنها در «اکنون» جاری است و اکنون همیشه هم آغوش دو «نیستی» است؛ گذشته‌ای که «دیگر نیست» و آینده‌ای که «هنوز نیست». هستی در محاصره نیستی است. بنابراین، باید آموخت در همسایگی نیستی و علیرغم آن، «هست» بود. باید در آغوش مرگ، زندگی کرد و «زنده» زندگی کرد، نه آنکه از ترس مرگ خودکشی کرد.

تنها آنکه در «حال» (اکنون) زندگی می‌کند، زنده زندگی می‌کند. تنها آنکه در حال زندگی می‌کند می‌تواند مرگ را علیه زندگی شمارد و دریابد که مرگ موهبتی است که به زندگی بها می‌دهد. تنها او است که می‌داند که اگر مرگ نبود، زندگی می‌مرد و مرگبار می‌شد. تنها آنکه در حال زندگی می‌کند می‌تواند رنج را علیه زندگی نیانگارد و دریابد که رنج دهلیزی است که خوشبختی و رستگاری از آن می‌گذرد. تنها او است که می‌داند که اگر رنج نبود، شادی می‌پژمرد و زندگی می‌خشکید و رنجبارتر می‌شد. باری، تنها آنکه در حال زندگی می‌کند می‌تواند ژرفای این گفته سهراب را دریابد که «اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت». به نظر می‌رسد ویتگنشتاین همه سخن در این باب را در «روزنگاشت‌ها»ی خود به کوتاهی و زیبایی ابراز کرده است: «کسی که نه در زمان، بلکه در حال زندگی می‌کند، سعادتمند است. برای زندگی در حال مرگی وجود ندارد کسی که در حال زندگی می‌کند، بدون ترس و امید زندگی می‌کند.»<sup>۱</sup>

سهراب دُرست می‌گفت «زندگی آب تنی در حوضچه اکنون است»، اما باید گفت این توصیف برای زندگی همه آدمیان، به نحو یکسانی، دُرست نیست. چراکه، هر که زنده است، زندگی نمی‌کند! به بیان دقیق‌تر، هر که زنده است و زندگی می‌کند، «زنده» زندگی نمی‌کند. می‌توان گفت «زنده بودن»، غرق بودن در حوضچه اکنون است، اما، «زنده زندگی کردن»، غرق بودن، اما، غرق نشدن در آن است. «زنده بودن» همان در زمان زندگی کردن و برده زمان بودن است. اما «زنده زندگی کردن» در حال زندگی کردن و ارباب زمان بودن است. بدین معنا، آنکه صاحب زمان است، جاودان است و هرگز نمی‌میرد.

زندگی یک سرنوشت است، اما کیفیت زندگی یک انتخاب است. زندگی یک پیشامد است، اما جاودانگی یک دستاورد است. زیرا زندگی، یعنی، غرق بودن در زمان، سرنوشت محتوم همگان است؛ اما، مرگ، یعنی غرق شدن در زمان، سرنوشتی محکوم برای برخی از آدمیان است. مرگ تنها سرنوشت کسی است که هنر در حال زیستن، فن آب تنی یا شناکردن در حوضچه اکنون، را نیاموخته باشد. اکنون می‌توان از این اندیشه به غایت ژرف ویتگنشتاین در «رساله منطقی - فلسفی» که «تنها شکل ممکن جاودانگی در حال

زیستن است»<sup>۲</sup>، تفسیری شایسته داشت. در این چارچوب، چنانکه گفته شد، جاودانگی نه یک «پیشامد»، یعنی یک سرنوشت «پیشین و داده شده» برای همگان، بلکه یک «دستاورد فردی» بشری، یک «رنج‌آورد وجودی» انسان، است. بدین معنا، جاودانگی عبارت از «توانایی و هنر در حال زیستن»؛ نه چون تجاربی پراکنده، اتفاقی، و موقتی، بلکه به

منابه یک وضعیت طبیعی و دائمی در زندگی، است. مرگ نیز، در این چارچوب تفسیری و افق تعبیری، عبارت از عاری بودن از هنر در حال زیستن است.

حال، اگر پرسیده شود در حال زندگی کردن چگونه بودن و زیستن است، باید گفت «عاشق بودن» و «عاشقانه زیستن»<sup>۳</sup>. مونتینی می‌گوید: «اگر کسی از من بپرسد شرط اول در عشق چیست، در جواب خواهم گفت اینکه بدانی چطور دم را غنیمت بدانی؛ شرط دوم همان، و شرط سوم همان؛ شرط توفیق همین است»<sup>۴</sup>. عشق هنر در حال زندگی کردن است و اگر این را دریابیم، بی تردید فحوائ کلام اوانامونو را در می‌یابیم که «عشق تنها پادزهر مرگ است»<sup>۵</sup>. چنانکه، برای حافظ، مرگ حقیقی همان مرگ عشق است، چنانکه جاودانگی هنر عاشقانه زیستن، هنر زنده زندگی کردن است.<sup>۶</sup> اکنون با حافظ و مونتینی می‌توانیم ژرفای این سخن ویتگنشتاین که تنها شکل ممکن جاودانگی در حال زیستن است را بیشتر و بهتر دریابیم.

لازمه زنده زندگی کردن آشتی با سایه‌ها و سوبه‌های تاریک زندگی، چون مرگ و رنج و اندوه و حرمان و فقدان و دوری و دیری و پیری و بیماری و نداری است. برای یافتن روشنایی باید به سوی تاریکی بازگشت و باور داشت که تاریکی زهدان روشنایی است؛ نه زندان آن. برای یافتن زندگی باید با مرگ آشتی کرد و به سوی او بازگشت، چرا که مرگ مادر زندگی است. زندگی از مرگ می‌زید. آنچنانکه روشنایی همیشه از تاریکی می‌آغازد، زندگی نیز از مرگ می‌آغازد. اما اگر کسی در آشتی با مرگ بزید، زندگی اش از مرگ می‌آغازد، اما به مرگ نمی‌انجامد. باری، همگان نمی‌میرند. عاشقان جاودان می‌مانند؛ عاشقان مرگ را می‌رانند و می‌میرانند.

از منظری دیگر، می‌توان گفت «زنده زندگی کردن»، نابینا نبودن، و توانایی «دیدن» است. همانگونه که مرگ، از منظر فلسفی پایان زندگی بیولوژیک نیست، «کوری» نیز، در این منظر، ناتوانی در دیدن فیزیولوژیک نیست. «کوری»، نه ندیدن، بلکه یکسویه دیدن و یکسان دیدن است. «کوری» سایه‌ها و تاریکی‌ها را ندیدن است. اگر کسی، فقط روشنایی‌ها را در زندگی ببیند، در واقع، روشنایی را هم ندیده است. دیدن، همواره، توانایی سایه - روشن‌ها را دیدن است.

آنکس که فقط شادی‌ها و لذت‌ها را بجوید، ره رنج را می‌پوید؛ راحت طلب در نهایت به راحتی نمی‌رسد و راحت نمی‌آساید؛ نازپرورده از ناز باز می‌ماند و با نیاز در می‌ماند. آنکه به امید وصال و در آرزوی قرار بکارد، همواره، فراق و بی‌قراری درو می‌کند؛ و آنکه در هوای مُراد بدوَد، هرگز، شهید مراد را نمی‌چشد و از بی‌مرادی نمی‌رهد. البته، باید زنجار را باید زنجار داد همانگونه که اگر کسی به خورشید خیره شود، خورشید را نخواهد دید و دیده خود را نیز از دست خواهد داد، آنکس نیز که از زندگی چشم‌پوشد و فقط به رنج زل بزند و به مرگ چشم‌بدوزد، پیشاپیش، مرده است و زندگی را با زجر و رنج بیشتری خواهد باخت و از کف خواهد داد. عاشقان، نه پیرو رنج و با پیرایه مرگ، بلکه در پرتو مرگ و بر پایه رنج می‌زیند. باری، برای «زنده زندگی کردن» باید اندوه راه، رنج راه، مرگ را هم زندگی کرد و عاشقانه آنها را در برگرفت. عاشقانه زیستن عاشقانه رقصیدن با مرگ است. زندگی به جز مرگ پارت‌تر دیگری ندارد! نهایت عشقبازی با مرگ راه، مولانا در این ابیات به زیبایی سروده است:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی / تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ  
من از او جانی ستانم جاودان / او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

<sup>۱</sup> ویتگنشتاین، «روزنگاشت‌ها»، به ترجمه ملک حسینی در «ویتگنشتاین و حکمت»، نشر هرس  
مرگ رویه‌ای از زندگی نیست ما مرگ را تجربه نمی‌کنیم اگر مرادمان از جاودانگی، نه دوره زمانی بلکه زمانی است که در حال زندگی می‌کنیم ویتگنشتاین، «رساله منطقی - فلسفی»، به ترجمه ملک حسینی در «ویتگنشتاین و حکمت»، نشر هرس  
۲ اما اگر پرسیده شود عشق چگونه بودن و زیستن است، به نظر می‌رسد تا اینجا زبان را تامل بیان بوده است و اما بعد از این، دیگر خلوصی است و باید بگویم که در عشق از شرح و بیان اجون به عشق می‌چخل باشد از «موتوری، عشق و معنوی»  
۳ مونتینی می‌گوید: «اگر کسی، فقط روشنایی‌ها را در زندگی ببیند، در واقع، روشنایی را هم ندیده است. دیدن، همواره، توانایی سایه - روشن‌ها را دیدن است»  
۴ مولوی، «تزیات شمس تبریز»  
۵ به تعبیر ویتگنشتاین در «رساله منطقی - فلسفی» «در راه آنچه نمی‌توان آه روشنی سخن گفت، باید خاموشی کرد» کوبی اینجا همان نقطه‌ای است که بازنده منطقی می‌گفت  
روشنی تر از خاموشی، چنانچه آید، او سخنی، به از بی‌سخنی، نتواند، ساکن سواک سکوت شده، او صدرا مابری در پوشیده، امری گشته، اجتناب از بی‌فکری، از بی‌فکری، در هوای بی‌چگونگی، می‌بردم، اگسهای بی‌اندام»  
۶ «مرگ و زندگی»  
۷ «عشق و مرگ»  
۸ «عشق و مرگ»  
۹ «عشق و مرگ»  
۱۰ «عشق و مرگ»  
۱۱ «عشق و مرگ»  
۱۲ «عشق و مرگ»  
۱۳ «عشق و مرگ»  
۱۴ «عشق و مرگ»  
۱۵ «عشق و مرگ»  
۱۶ «عشق و مرگ»  
۱۷ «عشق و مرگ»  
۱۸ «عشق و مرگ»  
۱۹ «عشق و مرگ»  
۲۰ «عشق و مرگ»  
۲۱ «عشق و مرگ»  
۲۲ «عشق و مرگ»  
۲۳ «عشق و مرگ»  
۲۴ «عشق و مرگ»  
۲۵ «عشق و مرگ»  
۲۶ «عشق و مرگ»  
۲۷ «عشق و مرگ»  
۲۸ «عشق و مرگ»  
۲۹ «عشق و مرگ»  
۳۰ «عشق و مرگ»  
۳۱ «عشق و مرگ»  
۳۲ «عشق و مرگ»  
۳۳ «عشق و مرگ»  
۳۴ «عشق و مرگ»  
۳۵ «عشق و مرگ»  
۳۶ «عشق و مرگ»  
۳۷ «عشق و مرگ»  
۳۸ «عشق و مرگ»  
۳۹ «عشق و مرگ»  
۴۰ «عشق و مرگ»  
۴۱ «عشق و مرگ»  
۴۲ «عشق و مرگ»  
۴۳ «عشق و مرگ»  
۴۴ «عشق و مرگ»  
۴۵ «عشق و مرگ»  
۴۶ «عشق و مرگ»  
۴۷ «عشق و مرگ»  
۴۸ «عشق و مرگ»  
۴۹ «عشق و مرگ»  
۵۰ «عشق و مرگ»  
۵۱ «عشق و مرگ»  
۵۲ «عشق و مرگ»  
۵۳ «عشق و مرگ»  
۵۴ «عشق و مرگ»  
۵۵ «عشق و مرگ»  
۵۶ «عشق و مرگ»  
۵۷ «عشق و مرگ»  
۵۸ «عشق و مرگ»  
۵۹ «عشق و مرگ»  
۶۰ «عشق و مرگ»  
۶۱ «عشق و مرگ»  
۶۲ «عشق و مرگ»  
۶۳ «عشق و مرگ»  
۶۴ «عشق و مرگ»  
۶۵ «عشق و مرگ»  
۶۶ «عشق و مرگ»  
۶۷ «عشق و مرگ»  
۶۸ «عشق و مرگ»  
۶۹ «عشق و مرگ»  
۷۰ «عشق و مرگ»  
۷۱ «عشق و مرگ»  
۷۲ «عشق و مرگ»  
۷۳ «عشق و مرگ»  
۷۴ «عشق و مرگ»  
۷۵ «عشق و مرگ»  
۷۶ «عشق و مرگ»  
۷۷ «عشق و مرگ»  
۷۸ «عشق و مرگ»  
۷۹ «عشق و مرگ»  
۸۰ «عشق و مرگ»  
۸۱ «عشق و مرگ»  
۸۲ «عشق و مرگ»  
۸۳ «عشق و مرگ»  
۸۴ «عشق و مرگ»  
۸۵ «عشق و مرگ»  
۸۶ «عشق و مرگ»  
۸۷ «عشق و مرگ»  
۸۸ «عشق و مرگ»  
۸۹ «عشق و مرگ»  
۹۰ «عشق و مرگ»  
۹۱ «عشق و مرگ»  
۹۲ «عشق و مرگ»  
۹۳ «عشق و مرگ»  
۹۴ «عشق و مرگ»  
۹۵ «عشق و مرگ»  
۹۶ «عشق و مرگ»  
۹۷ «عشق و مرگ»  
۹۸ «عشق و مرگ»  
۹۹ «عشق و مرگ»  
۱۰۰ «عشق و مرگ»

## نظر اهل اندیشه درباره عشق رمانتیک



اووم... عشق رمانتیک! عشق زیبا و محصور کننده، مایه دلشکستگی و آسیب روحی یا همه اینها باهم...؟

چرا تصمیم می گیریم خودمون رو توی این چالش احساسی قرار بدیم؟ آیا عشق به زندگی ما معنی می ده؟! یا فراری از تنهایی ها ورنجمنه؟! آیا عشق لباس مبدلی برای امیال جنسیمنه؟! یا حيله زیست شناسی برای تولید مثل؟! آیا همه نیازمون عشقه؟! یا هممون به اون نیاز داریم؟

چه عشق رمانتیک هدفی در پیش داشته باشد وجه نه! روانشناسی و علم هنوز- هیچکدوم نتونستن اون کشف کنند اما با گذر زمان تعدادی از مورد قبول ترین فلاسفه تئوری های فریبنده ای را ارائه دادند: افلاطون فیلسوف یونان باستان بیان کرد که: ما عشق می ورزیم تا کامل شویم... در کتاب (ضیافت) افلاطون در باره ضیافت شامی می نویسد که در آن آریستوفان (نمایشنامه نویس کمدی) مهمان ها را با این داستان که در ادامه می گوئیم سرگرم می کند:

انسان ها زمانی حیواناتی بودند با چهار دست و پا و دو سر. روزی آنها خدای را خشمگین می کنند و زئوس همه آنها را دو نیم می کند و از آن به بعد هرکس نیمه خودش گم می کند. عشق اشتیاق برای پیدا کردن نیمه گمشده ای که به شما حس کامل شدن میدهد یا حداقل این چیزی که افلاطون باور داشت به طنز نویس سر خوش میگه:

عشق ما رو به بچه دار شدن فریب میدهد. بعدها یک فیلسوف آلمانی به نام آرتور- شوپنهاور ادعا کرد: بنیان داشتن عشق بر امیال جنسی، توهمی شهوانیه. او گفت ما عشق می ورزیم چون امیالمان به ما می باوراندند که فرد دیگری ما را شاد می کند اما به سختی در اشتباهیم!

طبیعت ما رو برای تولید مثل فریب میدهد، عشقی که بدنالش هستیم با فرزندانمون به کمال می رسه وقتی امیال جنسیمون برطرف شد به هستی زجر آورمان برمی گردیم و چرخه کار پر زحمت انسان رو جاودانه می کنیم. به نظر میاد یکی را نیاز داریم که بغلش کنیم. عشق گریزی از تنهایی های ماست. به عقیده برتاند راسل (برنده جایزه نوبل) ما عشق می ورزیم تا امیال فیزیکی و روحیمان را فرو بنشانیم. انسان ها برای تولید مثل آفریده شدند. اما بدون لذت عشق پر حرارت، رابطه جنسی راضی کننده نیست. ترس ما از دنیای بی رحم و سرد، مارو به ساختن سپرهای سختی و امیداره تا از ما محافظت کنه و مارا در قرنطینه نگه داره. عشق دلخوشی صمیمیت و گرماست و به ما توی غلبه بر ترس هایمان از جهان کمک می کند. از غار تنهایی تان بیرون بیاید و بیشتر درگیر زندگی بشوید. عشق کل هستی را بهبود می بخشد. اون بهترین چیز زندگیمان را میسازد، عشق درد گمراه کننده است به احتمال زیاد!

بین سیزارتا گوتا ما که بعدا به نام (بودا یا هدایت شده) معروف شد با برتراند راسل بحث جالبی در گرفت:

بودا می گفت: ما عشق می ورزیم تا امیال ابتدایی مان را برطرف کنیم اما آرزو های پرتب و تاب ما ناقصند. وابستگی ها و عشق رمانتیک از منابع اصلی درد و رنجند. خوشبختانه بودا راه حل های هشت گانه را پیدا کرد، برنامه ای برای فرو نشاندن عطش و میل برای رسیدن به (نیروانا): حالت روشنی از آرامش، شفافیت، خرد و شفقت.

چائوشوتکشین (رمان نویس) این عقیده بودایی رو به تصویر می کشد. این عشق رمانتیک که یکی از بزرگترین رمان های چینی (رویای تالار قرمز) ابلهانه به نظر می رسه، در زیر داستان این رمان، راری عاشق شیفین می شه اما شیفین اون رو فریب میدهد و تحقیر میکنه! تداخل عشق و نفرت، راری را از پا در می آورد. یک تائویسم به اون آینه ای جادویی می ده که تا زمانی که در آن نگاه نکنند درمان می شود. اما خوب اون به درون آینه نگاه میکند و روح او وارد آینه می شود، اون به زنجیر های آهنی کشیده می شود تا همان جا بمیرد.

البته همه بودایی ها در مورد عشق شهوانی و رمانتیک این چنین فکر نمی کنن اما نکته اخلاقی این داستان اینه که وابستگی های اینچنینی تراژدی می آفریند و علاوه برآینه های جادویی باید از آنها دوری کرد!

عشق به ما اجازه میدهد که فراتر از خودمون بریم. پس- بیایم بحثمون با یک مورد خوشبینانه به پایان برسونیم. فیلسوف فرانسوی سیمون دو بووار می گه عشق تمایل به ادغام با فرد دیگری است و این کار به زندگی ما معنا می دهد، اگرچه او به اینکه چگونه می توانیم بهتر عشق بورزیم اهمیت می داد تا علت عشق ورزیدن. اون به این نتیجه رسید که ایراد عشق سنتی این است که آنقدر ما را در بند می کند که می خواهیم آن را دلیل هستیمان قرار دهیم اما وابستگی به فرد دیگر برای تعریف زندگیمان به زودی منجر به ملال و بازی های قدرت می شود.

برای جلوگیری از افتادن در این دام بوآر عشق حقیقی رو- پیشنهاد می کنه که بیشتر شبیه یک دوستی بزرگه. عشاق با هم دیگر و در کنارهم به کشف خودشان و پیشرفت و غنای زندگی و جهانشان می پردازند.

با اینکه ممکن است که هیچ وقت نفهمیم چرا عاشق می شویم، می توانیم مطمئن باشیم یک سواری پرهیجان احساسی در پیش داریم. عشق ترسناک و روح بخشه. ما رو رنج میدهد و به اوج می رسونه. شاید خودمان را گم کنیم و شاید خودمان را پیدا کنیم! عشق می تواند دلمان را بشکند یا می تواند بهترین اتفاق زندگیمان باشد. جراتش رو دارید که بفهمید کدوم یکی است؟

منبع: گروه آموزشی ویدوآل vidoal.com

ریحانه جلالیان  
کارشناسی فلسفه

برای تماشای کلیپ کد زیر را  
اسکن نمایید





## اندر احوالات دانشکده فخریه معقول و منقول

محمد فروغی :

آورده‌اند که روزی شیخ محمدپژوه السلطنه نورانی (کثر الله فروغه) در لابی دانشکده فخریه منقول و منقول<sup>۱</sup> در حال تردد بودند که به ناگاه با مولانا و مقتدانا، شیخ‌الشیوخ، اکبر مدپران و مدیر اکبران، اول خوش تیپ عالم و آخر عالم خوش تیپ، حاج مسعود جهانگیری نیکوخصال خوش‌سیما (حفظه الله و ایانا) مواجه شدند .

علیرغم این که این مواجهه دفعتاً و بلازمینه قبلیه حادث شده بود، مولانا جهانگیری<sup>۳</sup> روی به شیخ محمد<sup>۴</sup> کردند و فی‌البداوه و بلاتمیین قبلیه گفتندی: ای خرم از فروغ سرت فرمزار پژوهش، باز آ که ریخت بی گل رویت مدار آموزش<sup>۵</sup>.

شیخ محمد که هنوز از ضربه حاصله از مواجهه حضوری<sup>۶</sup> با چنین منبع فیض عظمایی در سکر و صعق، و مشغول ریکاوری<sup>۷</sup> بود، اندکی به خود جرئت داد و نگاه را لختی از موازیک<sup>۸</sup> مرتفع نموده و تته پته<sup>۹</sup> کنان پرسید: جانم به قربانتان مسائل آموزش مربوط به رئیس گرامی و ارجمند آن اداره فخریه بوده و در این گونه امور حقیر نه مداخله می فرمایم و نه توان و یارای مداخله دارم و خوش گفته‌اند که: تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف .

شیخ محمد که قدری از سکر ضربه فراغت حاصل نموده بود، به خود و تنگ<sup>۱۰</sup> چایی خود لختی نگریست و با مشاهده البسه چایی ای شده خویش قدری به حال خویش گریست .

در این حال بود که مولانا جهانگیری که هیچ آسیب یا ملالی (به سبب صلابت بسیار) بدو وارد نگردیده بود، دست در زلف برد و با حرکتی ناگهانی در خلاف جهت عقربه های ساعت، موها را مرتب<sup>۱۱</sup> کرده و خواست چیزی بفرماید که دانش طلبی عجول، با نعلین خلع شده به میانه میدان دوید و رو به شیخ محمد گفت: حاج غفور حبیبیان یآوری شما میاید؟ شیخ محمد که گویا هم از سرزده و پابرنه بودن سائل و هم از تکراری بودن سؤال ملول گشته بود، کظم غیظی عظیم نمود و بعد از فرودادن و برآوردن یک جفت ممد حیات، این گونه افاضه فیض نمود که: ای جوان، تو را پندی می آموزم که زین پس دیگر بین بنده و حاج غفور خلط نکنی: هرگاه امر بر تو مشتبه گردید، بدان و آگاه باش که آن یکی که خوش تیپ است شیخ محمد نورانی<sup>۱۲</sup> است و آن یکی که نورانی است حاج غفور حبیبیان یآوری است .

جوان پابرنه با شنیدن این پند، گریبان دران<sup>۱۳</sup> از کادر خارج شد .

شیخ محمد رو به مولانا جهانگیری عرض کرد: جانم به قربان ازالیف زیبایتان، جوان است و نادان، نمی داند نباید با نعلین خلع شده به میان مباحثه اغیار شیرجه بزند، شما **continue please**

عرض می نمودم، گرچه امور آموزشی بالاصاله مرتبط است با آن بانوی گرام و بالتبع مرتبط است با آن یزدی عظام، لیکن این بره‌های پژوهشی که عجالتا به شما مربوط می شود دیگر؟!

+مشکل چیست ای بزرگ مدیر فلاسفه؟

-بره‌های پیش نهاده رساله دانش طلبان در سامانه بارگذاری نمی گردندی .

+طی نامه شماره ۶۵۶۰۳ مورخه ۱۳ اسفندماه یکهزار و سیصد و نودوپنج هجری خورشیدی به همه مدیران گرامی اطلاع افکنی گردیده است که الیوم استعمال بره‌های قدیمی برای پروپوزال، در حکم محاربه با معاونت پژوهشی بوده و هیچ درخواستی با بره‌های قدیمی مقبول نمی افتد<sup>۱۴</sup>.

آهان .

+بله این گونه است .

نتیجه اخلاقی<sup>۱۵</sup>

امور آموزشی دخلی به کارشناس پژوهشی ندارد .

آن عزیز خوش تیپ با آن عزیز نورانی خلط نشود لطفاً .

با نعلین خلع شده میان سخن دیگران شیرجه نزنید .

بره‌های جدید برای پیشنهاد استعمال نمایید .

۱. هرگونه تشابه اسمی بین این دانشکده فخریه معقول و منقول و آن دانشکده فخریه معقول و منقول و همچنین آن بزرگواران داستان شنگول و منقول گتره ای و از روی صدفه بوده و مؤلف

۲. محترم شدیداً منکر در میان بودن اندک تعمدی است (دقت شود که تعمد اندک انکار شده نه تعمد بسیار

۳. ایانا: خدومو میگم ها

۴. هرگونه تشابه اسمی بین مولانا مسعود جهانگیری و مولانا جهانگیر مسعودی کاملاً عمدی می‌باشد

۵. ایضا

۶. گویا فرم (جمع مکرر فرم) پژوهشی و آموزشی مولانا جهانگیری درهم و برهم شده و مزاج حاصل نموده بودند خوش‌تر آن باشد که کم و کیف ضربه فی سنبله بماند

### 7. Recovery

۸. جمع مکرر موزاییک

۹. مربوطه است به جذب و ایضاًخوش‌تیپی استاد

۱۰. نظر به عظمت بی حد و حصر لیوان ایشان، از آن به تنگ بل تشبیه تعبیر شده است

۱۱. تنها واقعه‌ای که واقع گردیده بود، این بود که ازالیف (جمع مکرر زلف) آن بزرگوار مشوش شده بود

۱۲. این حرکت واقعاً برای شیخ محمد آزاردهنده بود، چراکه سبب کمبود امکانات توان مقابله‌به‌مثل نداشت

۱۳. این وصف به دلالت التزامی بر افراد بی‌مو هم اطلاق می‌شود

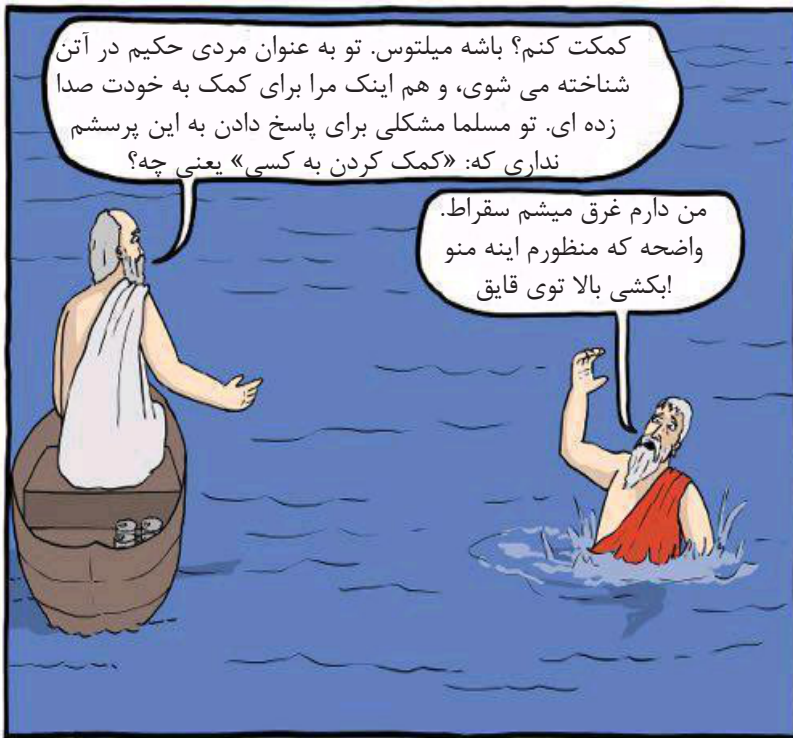
۱۴. عزیزان نگران، آسوده باشند که جوان مذکور نه‌تنها مذکر بود بلکه گریبان خود را هم در حد متعارف دریده بود و خدای‌نکرده هیچ امری را درخطر نیانداخته بود

۱۵. عزیزانی که دانشجوی دکتری هستند و تاریخ دفاع از پیش‌نهادی شان بعد از ۱ فروردین ۹۶ هست مشمول این قانون بوده و باید از فرم جدید استفاده کنند

### 16. Moral of the story

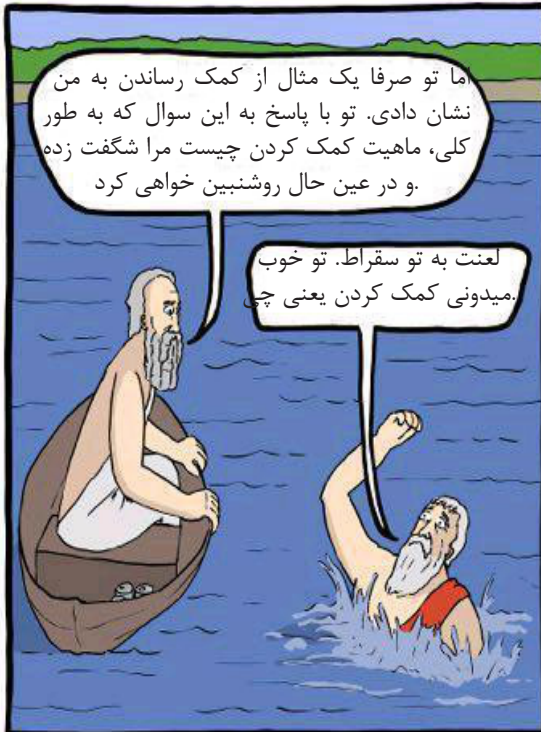


اسقراط، کمک کن



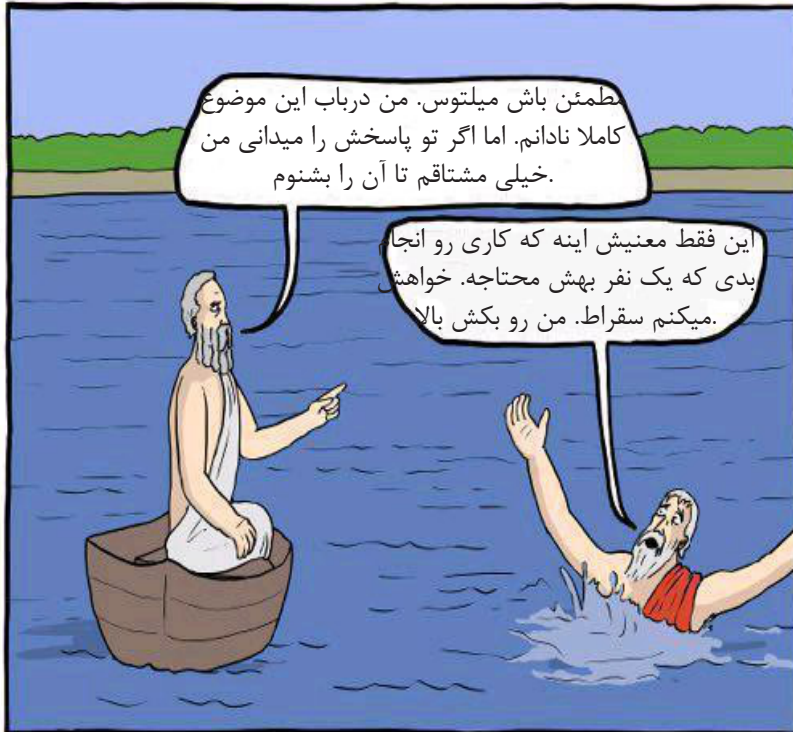
کمکت کنم؟ باشه میلِتوس. تو به عنوان مردی حکیم در آتن شناخته می شوی، و هم اینک مرا برای کمک به خودت صدا زده ای. تو مسلماً مشکلی برای پاسخ دادن به این پرسش من نداری که: «کمک کردن به کسی» یعنی چه؟

من دارم غرق میشم سقراط. واضحه که منظورم اینه منو ابکشی بالا توی قایق



ما تو صرفاً یک مثال از کمک رساندن به من نشان دادی. تو با پاسخ به این سوال که به طور کلی، ماهیت کمک کردن چیست مرا شگفت زده و در عین حال روشنبین خواهی کرد

لعنت به تو سقراط. تو خوب میدونی کمک کردن یعنی چی

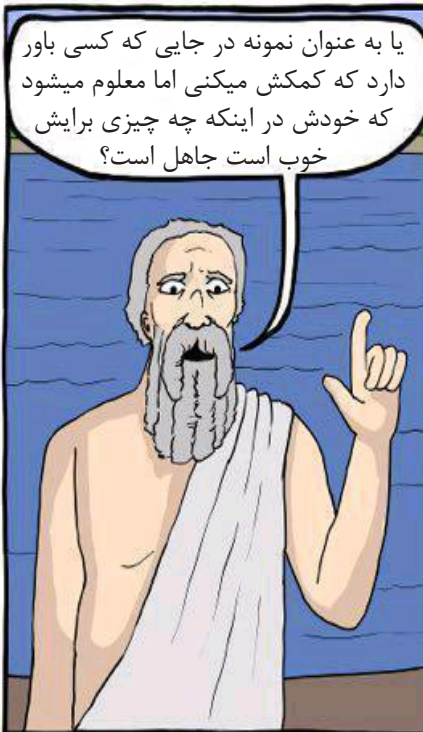


طمئن باش میلِتوس. من درباب این موضوع کاملاً نادانم. اما اگر تو پاسخش را میدانی من خیلی مشتاقم تا آن را بشنوم

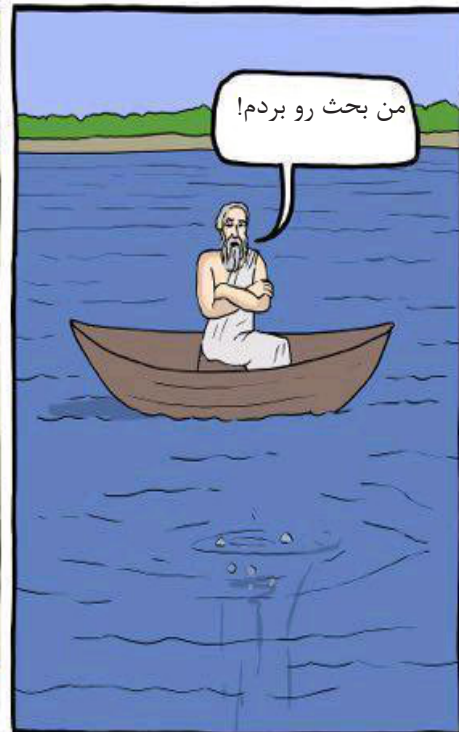
این فقط معنیش اینه که کاری رو انجام بده که یک نفر بهش محتاجه. خواهش میکنم سقراط. من رو بکش بالا



ولی آیا کسی می تواند با یک عمل هم به کسی کمک برساند و هم زیان؟ مثل سرقت از یک شخص و دادن آن به دیگری؟



یا به عنوان نمونه در جایی که کسی باور دارد که کمکش میکنی اما معلوم میشود که خودش در اینکه چه چیزی برایش خوب است جاهل است؟



من بحث رو بردم!





به ما بگو تالس حکیم، ای بنیان گذار فلسفه! طبیعت از چه چیزی تشکیل شده؟

در طبیعت تنها یک جوهر وجود دارد آناکسیمندر، و آن «آب» است.



سنگ چطور؟

خب، آناکسیمنس. آب جوهر بنیادی است. اما بر ما به شکل های متفاوتی نمود می یابد. همانطور که وقتی منجمد می شود به یخ تبدیل میشود. بنابراین می تواند تحت شرایط متفاوت به صورت های مختلفی تبدیل شود. اما تنها یک ماده در هسته ی طبیعت وجود دارد.



آتش چطور؟

آنچه ما آتش می نامیم تنها صورتی از آن جوهر بنیادی است نه یک جوهر کاملاً مجزا.



انسانها چی؟

بله انسان از آب پدید آمده و هیچ تفاوتی با دریا و زمین ندارد.



غم چطور؟

بله غم هم از آب ساخته شده ... بنابراین آن هم مطلقاً آب است.

بی نهایت چی؟



کافیه! سوال از هر گونه شی مستقل را کنار بگذارید. همه چیز از آب است، باشه؟



سوال چطور؟



با نگاه دوباره به این نتیجه میرسم که فلسفه خیلی مزخرف است و پشیمانم از اینکه ابداعش کردم



## The Coherence of Theism

### Question

Dear Dr. Craig,

You have often said that the problem of evil is the best argument for atheism, but I actually disagree. I think that the incoherence argument(s) is the best. What responses have you given to these arguments. There is a whole book published by Prometheus books about the various incoherence arguments against God's existence, and the number is huge. It's called 'The Impossibility of God', edited by Michael Martin of Boston University.

Take this Modus Tollens argument:

- 1) God is all-powerful
- 2) But God cannot do certain things like evil and he can't interfere with somebody's free will.
- 3) Therefore, God does not exist.

This is just one of a whole array of seemingly impossible arguments to refute. What say you?

To me, this seems to be a serious problem for theism and I'm even thinking of giving up belief in God because of it so I would appreciate your help. If nothing else, please let me know of some books that answer these arguments. Thank you very much.



### Answer

Your question is near and dear to my heart, Anthony, because my entire philosophical career has been an exploration of the coherence of theism. As a young philosopher fresh out of graduate studies, I had to decide what research project I would embark upon as my area of specialization. Inspired by Anthony Kenny's little book *The God of the Philosophers* (1979), I decided to analyze philosophically the various attributes of God with a view toward crafting a coherent concept of God. I discovered a subject matter so vast in its reach, so profound in its depth, and so challenging in its concepts that it soon became obvious to me that such a project would span a lifetime.

So I spent the first seven years studying and writing on the concept of divine omniscience, with a particular focus on the compatibility of divine foreknowledge and human freedom. Then I spent the next eleven years studying and writing on the concept of divine eternity, trying to hammer out God's relationship to time. Most recently, I have invested the last dozen years studying the concept of divine aseity, focusing on the challenge posed by abstract objects to God's being the sole ultimate reality, and now I am in the course of writing up the rewarding results of those many years of study.

One of the respects in which contemporary Philosophy of Religion has changed most dramatically since I first began my research programme is precisely with respect to the coherence of theism. During the previous generation (roughly the third quarter of the twentieth century) the concept of God was often regarded as fertile ground for anti-theistic arguments. The difficulty with theism, it was said, was not merely that there are no good arguments for the existence of God, but, more fundamentally, that the notion of God is incoherent.

This anti-theistic strategy backfired, however, as it evoked a prodigious literature devoted to the philosophical analysis of the concept of God, thereby refining and strengthening theistic belief. William J. Wainwright's *Philosophy of Religion: An Annotated Bibliography of Twentieth-Century Writings in English* (1978) was a landmark guide to the literature at that time. Although these topics continue to be discussed (witness my own work!), the heat of the battle is largely past. Since the concept of God is underdetermined by the biblical data, philosophers working within the Judaeo-Christian tradition enjoy considerable latitude in formulating a philosophically coherent and biblically faithful doctrine of God. Theists thus found that anti-theistic critiques of certain conceptions of God could actually be quite helpful in framing a more adequate conception. Thus, far from undermining theism, the anti-theistic critiques served mainly to reveal how rich and variegated and challenging is the concept of God. Today the discussion continues primarily as an exploration in philosophical theology, not as an apologetic enterprise.

Anthony Kenny once remarked to me that the Philosophy of Religion is so interesting because, like the hub of a wheel whose spokes radiate outward, it touches every other area of philosophy. My study of God has certainly borne that out. My current work alone has taken me deep into metaphysics, philosophy of mathematics, and philosophy of language. The study of God's attributes has been a rich and rewarding experience, both intellectually and spiritually.

Two controls tend to guide philosophical theologians' inquiry into the divine nature: Scripture and Perfect Being theology. For thinkers in the Judaeo-Christian tradition, God's self-revelation in Scripture is obviously paramount in understanding what God is like. But the Bible is not a philosophy book and so is often underdeterminative with respect to God's attributes. Take divine eternity, for example. The Bible teaches that God is eternal, that is to say, without beginning and end. But there are at least two ways that an entity can be without beginning and end. One way would be to exist from the infinite past into the infinite future, or to have immemorial and everlasting temporal existence. Another way would be to transcend time altogether, that is, to exist but not to exist in time, or to exist timelessly. Now the Bible doesn't settle that question; if it is to be answered, the answer must come from philosophical and not from biblical theology.

As for Perfect Being theology, Anselm's conception of God as the greatest conceivable being or most perfect being has guided philosophical speculation on the raw data of Scripture, so that God's biblical attributes are to be conceived in ways that would serve to exalt God's greatness. So when the Scripture affirms that God is, for example, All-Mighty, that should be construed in as great a sense as possible. Here, too, there is room for disagreement. While it is obviously greater to be, say, personal rather than impersonal, morally perfect rather than morally flawed, self-existent rather than contingent, is it greater to be timeless or temporal, simple or composite, mutable or immutable? The answers to those questions are far from obvious and so require supporting arguments.

So when one is confronted with an alleged incoherence in the concept of God, the philosophical theologian usually has two possibilities: either (1) show that the alleged incoherence is merely apparent, not real, or (2) revise one's concept of God. (Yes, that's why in my dialogue with Lawrence Krauss I said that theology is just like science in being an on-going enterprise capable of refinement in light of new data.) So, for example, as a result of my study of divine eternity, I came to reject the traditional view that God exists timelessly but rather to hold that He is atemporal only insofar as He exists sans creation—a view that turns out to be quite biblical as well as coherent. Maybe I'm wrong about that (as doubtless many of my colleagues think!). No matter! Biblical theology allows a diversity of views.

Present your arguments, and I'll present mine, and we'll talk about it.

So I wouldn't get too worked up, if I were you, about Martin's book, which is representative of a bygone generation. The argument you share against divine omnipotence is quite hopeless, since the key term "all-powerful" isn't even defined (not to mention the fact that the argument as it stands is not even a logically valid argument!). If you want to read a brilliant formulation of a coherent doctrine of divine omnipotence see the article "Maximal Power" by two gifted philosophers at the University of Notre Dame, Thomas Flint and Alfred Freddoso. It is one of the finest pieces of Philosophy of Religion that I have ever read. (But be warned: it is very technical!)

Flint and Fredosso's essay is reprinted in my anthology *Philosophy of Religion: a Reader and Guide* (Edinburgh: Edinburgh University Press, 2002), along with several other of the top essays on the coherence of theism. More accessible to the lay reader would be my own two chapters in *Philosophical Foundations for a Christian Worldview*, co-authored with J. P. Moreland (Downer's Grove, Ill.: Inter-Varsity Press, 2003). Both of these books contain helpful bibliographies which will direct you to the abundant further literature on this topic. No one who knows this literature would think that the arguments for theism's incoherence are impossible to refute.



**William Lane Craig**



زندگی



زندگی



زندگی

## اندکی تامل

بسیاری از مردم، سخت کوش چون مورچگان، از صبح تا شب در پی افزودن ثروت خویش اند. این ها چیزی فراتر از افق تنگی که ابزار رسیدن به این هدف را در بر می گیرد، نمی شناسند: ذهنشان خالی است و در نتیجه پذیرای هیچ چیز دیگری نیستند. این ها به عالی ترین لذت ها که لذت های ذهنی است دسترسی ندارند و بیهوده می کوشند تا لذت های فرّار حسی را که مستلزم وقت کم، اما پول زیاد است و آن را گاهی بر خود روا می دارند، جانشین آن لذت های دیگر کنند و سرانجام، اگر بخت یاری آنان را کند، حاصل زندگی شان این خواهد بود، که تل بزرگی از پول راه، یا برای افزودن، یا برای به باد دادن، به وارثین خود وا گذارند. بنابراین، چنین زندگانی ای که با قیافه ای جدی و حالتی حاکی از اهمیت سپری شده باشد به همان اندازه ابلهانه است که زندگانی آکسانی که نمادش کلاه زنگوله دار است ادلقکان

آرتور شوپنهاور





# sanad.um.ac.ir

آرشیو بروز نشریات دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد



نحوه درخواست مجوز نشریه

اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی

نحوه ثبت آرشیو نشریه

نحوه شرکت در جشنواره نشریات

نحوه دریافت حمایت مالی

اطلاعات کامل در خصوص  
کمیته ناظر بر نشریات

اسناد و آئین نامه ها

دستورالعمل نشریات دانشگاهی



لیست نشریات فعال